

فرمانروائی داشتند.

هم‌چنین دولت علویان زیدی در طبرستان که از سال ۲۵۰ تا سال ۳۱۶ هجری در شمال کشور ایران حکومت داشتند دومین دولت مستقل زیدی در اسلام و نخستین دولت علوی زیدی در ایران بشمار می‌رود.

دولت ائمه‌رسی در سده‌های یمن که از سال ۲۸۰ تا حدود سال ۷۰۰ هجری در آن سرزمین حکومت داشتند سومین دولت مستقل شیعه علوی زیدی در اسلام است. این توضیح نیز لازم می‌رسد که مردم یمن زیدی مذهبنده و تا پیش از جمهوریت، امام ایشان در شهر صنعاء می‌زیست.

شعبه‌های فرقه زیدیه که در کتابهای فرقه‌های اسلامی نام آنها آمده<sup>۶۳</sup> از این قرار است:

۱- بتریه یا ابتریه که ایشان را صالحیه نیز می‌خوانند پیروان حسن بن صالح و کثیر النواء شاعر معروفند که او را ابتر لقب داده بودند.

۲- ابرقیه.<sup>۶۴</sup>

۳- ادریسیه: پیروان ادريس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن علی بن ابیطالب (ع) مؤسس ادارسه در مغرب‌اند، و او را برادرش محمد بن عبدالله به این ناحیه فرستاد و در ۱۷۷ هجری بدست سلیمان بن جریر جذری بدامر هارون الرشید مسموم گردید.<sup>۶۵</sup>

۴- جارودیه یا سرحویه: پیروان ابوالجارود با ابوالنجم مازبار بن - منذر عبدی.

۵- جریریه یا سلیمانیه: پیروان سلیمان بن جریر رقی که از متکلمان زیدیه بشمار می‌رفت.

۶- حسنیه: پیروان حسن بن زید بن الحسن بن علی که در سال ۲۵۰ هجری در طبرستان خروج کرد و شرح اقدام‌های سیاسی این سلسله در ورقه‌های

۶۳- تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحه ۶۳ - ۶۱.

۶۴- خاندان نوبختی تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی صفحه ۲۴۹ (مروج الذهب چاپ مصر جلد دوم صفحه ۱۴۴)

۶۵- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین صفحه ۶۴-۷۹، مقاتل الطالبیین طبع تهران صفحه ۱۷۰.

آینده به تفصیل خواهد آمد.

۷- حسنیه که ائمه را به این ترتیب می‌شمردند: علی بن ابیطالب (ع)، حسین بن علی (ع)، زید بن علی بن حسین (ع)، یحیی بن زید، عیسی بن زید، محمد بن عبدالله بن حسن و بعد از محمد هر کس از آل علی که مردم را به اطاعت خدا بخواند.

۸- حسنیه: پیروان حسین بن علی بن حسن بن الحسن بن حسن معروف به صاحب فنج که در محلی بنام فنج واقع در شش میلی مکه بدست عیسی بن عوسی کشته شد.

۹- خشیه یا سرخاییه: پیروان سرخاب طبری از فرقه زیدیه که پس از مختار بن ابی‌عبید ثقفی خروج کردند، و چون سلاحی جز خشب (چوب) نداشتند آنان را خشیه گفتند. بعضی گفته‌اند چون ایشان چوب‌داری را که زید بن علی بن حسن (ع) بر آن آویخته شد حفظ کرده بودند بدین اسم خوانده شده‌اند.<sup>۶۶</sup>

۱۰- خلفیه: از فرقه‌های زیدیه که یاران خلف بن عبدالصمد بودند.<sup>۶۷</sup>

۱۱- دوکینیه: از فرقه‌های زیدیه که یاران ذکیر بن صفوان بودند.<sup>۶۸</sup>

۱۲- ذکیریه: از فرقه‌های زیدیه که یاران ذکیر بن صفویان بودند.<sup>۶۹</sup>

۱۳- صباحیه: از فرقه‌های زیدیه که ابوبکر را امام می‌دانستند و می‌گفتند که علی (ع) با این که افضل است نصیبی برخلاف او نیست.<sup>۷۰</sup>

۱۴- صباحیه از یاران صباح‌الزنی که از ابوبکر و عمر بیزاری جستند و به رجعت اعتقاد داشتند.

۱۵- عجلیه: از فرقه‌های زیدیه، از یاران هارون بن سعید عجلی:

۱۶- قاسمییه: از فرقه‌های زیدیه که پیرو قاسم بن ابراهیم بن طباطبائی الرسی بودند (متوفی سال ۲۶۴).<sup>۷۱</sup>

۶۶- خاندان نوبختی تألیف شادروان عباس اقبال صفحه ۲۵۵. مناقب‌العلوم صفحه ۲۱.

۶۷- مناقب‌العلوم صفحه ۲۱.

۶۸- خطب متروزی جلد چهارم صفحه ۱۷۷.

۶۹- خطب متروزی جلد چهارم صفحه ۱۷۷.

۷۰- کتاب الثقات والفرج صفحه ۷۱.

۷۱- خاندان نوبختی صفحه ۲۶۱.

۱۷- مرثیه: از فرقه‌های زبیده<sup>۲</sup>

۱۸- نعیمیه: از فرقه‌های زبیده که پیرو نعیم بن یمان بودند.

۱۹- یعقوبیه: پیروان یعقوب عدی کوفی بودند و هر چند رجعت را انکار میکردند ولی از کسانی که به آن باور نداشتند تبری نمیجستند و از ابوبکر و عمر روی گردان نبودند.<sup>۳</sup>

### ظهور حسین بن علی بن حسن علوی زبیدی

بعد از کشته شدن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن، در زمان خلافت منصور عباسی، در سال ۱۶۹ هجری حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) در مدینه قیام و ظهور کرد. بطوریکه نوشته اند: علت خروج و قیام او این بود که هادی خلیفه عباسی برای حکومت مدینه عمر بن عبدالعزیز بن عبدالله بن عمر بن خطاب را برگزید.

وقتی که او به حکومت مدینه رسید، ابوالزرف حسن بن محمد بن محمد بن عبدالله و مسلم بن جندب شاعر هذلی و عمر بن سلام مولای خاندان عمر را که سرگرم باده گساری بودند بگرفت و بازداشت.

سپس آنان را تازیانه زد و دستور داد بگردنشان طناب ببفکنند و در شهر مدینه بگردانند و رسوا کنند. حسین بن علی بن حسن نزد عمر حاکم مدینه رفته و گفت: تو آنان را تازیانه زدی و حال اینکه حق نداشتی زیرا اهل عراق باده را مباح و روا می‌دانند (در مذهب ابوحنیفه الکل غیر از شراب انگور روا می‌باشد) چرا پس از حد آنان را ریسمان بر گردن در شهر گردانیدی و رسوا کردی؟! عمر دستور داد آنان را برگردانند و به زندان بپارند.

بعد از این واقعه، چون حسین بن علی و یحیی بن حسن هر دو کفالت و ضمانت از حسن بن محمد کردند حاکم مدینه دستور داد او را آزاد کردند.

۵۲- خاندان نوبختی صفحه ۲۶۱، مروج الذهب جلد دوم صفحه ۱۵۵.

۵۳- کتاب القلات و الفرق صفحه ۲۰۲، تاریخ مذاهب اسلام صفحه ۱۳۰ - ۳۰۹.

۵۴- کامل ابن اثیر ترجمه عباس خلیلی جلد دهم صفحه ۳۵.

بعلاوه برخی از افراد خاندان ابوطالب از برخی دیگر از افراد خانواده خود ضمانت کرده بودند و اشخاص ضمانت شده برای اثبات وجود روزانه حاضر میشدند، برحسب اتفاق حسن بن محمد دو روز از حضور و اثبات وجود غیبت کرد. حاکم مدینه حسن بن علی و یحیی بن عبدالله را بخواست و از علت غیبت حسن بن محمد پرسید و برای حاضر کردن وی سخت گرفت و درشتی آغاز نهاد یحیی بن عبدالله سوگند یاد کرد که نخسبد تا حسن را حاضر کند و آنگاه در خانه را بکوبد و بگوید حسن را همراه آورده‌ام.

همینکه از نزد حاکم بیرون آمدند، حسن بن علی گفت: چرا تسلیم او شدی؟ از کجا، حسن را پیدا و حاضر می‌کنی؟ تو برجیزی سوگند یاد کردی که بر آن قادر نخواهی بود. یحیی گفت: بخدا قسم نخواهم خوابید تا آنکه در خانه حاکم مدینه را بکوبم و با شمشیر بدمون شوم. حسین گفت: این کار منافی تصمیمی است که به اتفاق یاران گرفته شده است.<sup>۴</sup>

زیرا آنان تصمیم گرفته بودند که در موسم حج در مکه و منی جمع شوند و قیام و خروج کنند. یحیی گفت: بی‌اختیار چنین چیزی از من سرزده (ناخودآگاه قسم خوردم که بعد عمر حاکم مدینه هجوم آورم).

پس آنگاه یاران حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) ناگزیر همان شب قیام کردند و در آخر شب خروج نمودند.

۵۵- این تصمیم مربوط به یارانی زبیدی بود که بعد از کشته شدن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بطور مخفی در مدینه با هم ملاقات کرده و تصمیم قیام دیگر را به سرداری حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) گرفته بودند.

من بهتر و آسان‌تر است از اینکه يك خار در پای تو بخلد یا يك موی از سر تو کم شود. ولی برای آنکه در ظاهر معذور باشم تو بر من شیخون بزنی و من خواهم گریخت. حسین بن علی عده‌ای را بمنظور شیخون زدن به افراد مبارك اعزام داشت هنگامی که آنان نزدیک افراد مبارك رسیدند طبق قرار قبلی، تکبیر کشیدند و هیاهو کردند و مبارك با عده خود منہزم گردید.

حسین بن علی رهبر پرشور علویان مدینه بعد از این واقعه، برای تهیه اسلحه و تجهیز عده خود، روزی چند در مدینه ماند و سرانجام در بیست و چهارم ماه ذی‌قعدة، یعنی پس از پانزده روز نبرد پیروزمندانه، از مدینه خارج شد. بطوریکه نوشته‌اند<sup>۵۶</sup> چون آنان از مسجد مدینه که در آنجا تحصن اختیار کرده بودند بدر آمدند، مردم به مسجد رفتند و استخوانهای باقی مانده از خوراك آنان و فضولات و آثار دیگر آنها را دیدند و معلوم شد که بناگزیر در مسجد قضای حاجت می‌گردند. اهل مدینه مسجدرا شستند. حسین بن علی بهنگامی که میخواست از مدینه خارج شود ندا در داد که ای اهل مدینه خداوند شما خیر نهد.

آنان پاسخ دادند، خداوند بتو خیر نهد و ترا برنگرداند. افراد سپاه حسین بن علی که برضد مظالم خلفای عباسی و عمال بی‌انصاف وی قیام کرده بودند هنگامی که بهمکه رسیدند ندا در دادند که هر بنده که از نزد مالک خود بگریزد و بدها ملحق شود، آزاد خواهد بود غلامان و بندگان از هر مکان به او پیوستند و کار این قیام بزرگ شد. خبر قیام و خروج حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب در مدینه و مکه به هادی خلیفه عباسی رسید. در آن هنگام گروهی از افراد خانواده هادی برای انجام حج بهمکه سفر کرده بودند از آنجمله سلیمان بن منصور و محمد بن سلیمان و عباس بن محمد علی. هادی به محمد بن سلیمان نامه نوشت که تو فرمانده لشکر جنگ با حسین بن علی هستی. زیرا وی با گروهی از افراد سپاه از بصره بهمکه سفر کرده و بعلت نا امنی راه افرادی زیاد از سپاه را با خود همراه برده است. با صدور این فرمان خلیفه، پیروان بنی‌عباس و غلامان و سالاران

### واقعه فح یا قیام حسین بن علی بن حسن علوی زیدی

یحیی بن عبدالله در اجرای قسم خود، در خانه عمر حاکم مدینه را کوبید و داخل شد ولی عمر را نیافت. یاران حسین بن علی بامدادان به مسجد رفتند، و همینکه از نماز صبح فراغت یافت بمنظور بیعت با او ازدحام کردند و بشرط کتاب خدا (قرآن) و سنت پیغمبر اسلام او را بدرهبری و فرماندهی خود برگزیدند، در این موقع خالد بربری با دو بیست تن سپاهی عمر بن عبدالعزیز حاکم مدینه و وزیر بن اسحاق ازرق و محمد بن واقد شروی با عده‌ای از مردم مدینه بدانجا آمدند. خالد نزدیک حسین رفت و یحیی و ادريس و فرزند عبدالله بن حسن برخاستند. یحیی با شمشیر بینی او را برید. ادريس هم از پشت سر حمله کرد و او را انداخت. خالد در این معرکه کشته شد و اتباع او گریختند. عمر حاکم مدینه بهمسود (شعار سیاه) پیوست. اتباع حسین به آنان که از اتباع بنی‌عباسی بودند و شعار سیاه داشتند حمله کردند. در اثر شهادت و ایستادگی یاران حسین، سپاه عباسیان فراری شدند. یاران حسین بیت‌المال را تصاحب کردند و دروازه‌های مدینه را برای تسلط کامل بر اوضاع بستند. روز بعد، جنگی سخت بین یاران حسین و طرفداران عباسیان در مدینه رخ داد که سرانجام به پیروزی یاران حسین منجر گردید. روز بعد از آن نیز، مبارك ترك که برای حج رفته بود به مدینه وارد شد و به یاران بنی‌عباس پیوست، نبردی سخت رخ داد و طرفین تا ظهر همچنان به جنگ مشغول بودند تا اینکه یاران مبارك او را ترك گفتند و حسین بن علی به مسجد مدینه رفت و خبر این پیروزی را به اطلاع مردم مدینه رسانید. نوشته‌اند که مبارك به حسین بن علی محرمانه پیغام داد که: بخدا قسم اگر من از آسمان ساقط شوم و مرغان گوشت مرا پاره‌پاره کنند برای

۵۶- کامل ابن اثیر ترجمه عباس خلیلی جلد دهم صفحه ۳۸.

آنان که برای حج رفته بودند بدانان پیوستند و روز ترویبه<sup>۵۷</sup> «از مراسم حج» با اتباع حسین بن علی رهبر علویان مدینه که برضد خلیفه عباسی قیام کرده بود مقابله کردند و میان دو طرف جنگی سخت در گرفت.

عده‌ای از پیروان حسین بن علی کشته و مجروح شدند و بقیه منهزم گردیدند. حسین بن علی نیز در این معرکه کشته شد. سر او را از تن جدا کردند و برای هادی خلیفه عباسی به بغداد فرستادند. «هشتم ذی‌حجه سال ۱۶۹ هجری» از یاران حسین بن علی تسلیم شدند و برخی از جمله موسی بن عیسی و عبدالله بن عباس بن محمد را از دم شمشیر گذرانند.

محمد بن سلیمان سر کشته شدگان را جمع کرد، بیشتر از صد سر بود از آنجمله سر حسن بن محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی، خواهر حسین بن علی نیز در این واقعه اسیر شد که او را به زینب دختر سلیمان سپردند و گریختگان با حاجیان آمیختند و گم شدند. شش تن از اسیران را نزد هادی بردند، وی چند تن را کشت و بقیه را زنده نگاهداشت. بر موسی و عیسی که حسن بن محمد را کشته بودند غضب کرد و اموال آنان را گرفت. بر مبارک ترک نیز غضب آورد و اموال او را ربود و او را مهتر چارپایان کرد. یکی از گریختگان واقعه مذکور که به واقعه فح معروف شده است، ادیس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بود که جد پادشاهان علوی آفریقا است. وی به مصر رفت. در آنجا واضح مولای صالح بن منصور رئیس برید (پست) که از شیعیان علی (ع) بود ادیس را همراه با پست سریع السیر به مغرب زمین فرستاد و او را از شرم‌اموران خلیفه عباسی نجات داد. ادیس به شهر طنجه رسید و در آنجا و در شهر (ولیة) دعوت آغاز کرد. بر بریان دعوت او را اجابت نمودند. هادی عباسی از این امر آگاه شد و دستور داد سر واضح را بریند و پس از قتل پیکرش را بدار آویختند.

گفته شد که هارون الرشید خلیفه عباسی ادیس را کشت. بدین نحو که شماخ یمامی مولای مهدی را نزد او فرستاد. شماخ نزد او رفت و تظاهر کرد که از شیعیان است و نسبت به ادیس تعظیم و فداکاری کرد، ادیس هم

۵۷- مسعودی (روز ترویبه) نوشته است. (مروج الذهب و معادن الجواهر) ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم صفحه ۳۳۲.

او را در خانه خود منزل داد.

روزی ادیس از درد دندان می‌نالید و او برای درمان وی داروئی زهر آلود ساخت و به ادیس داد و گفت: هنگام بامداد آنرا استعمال کن. ادیس آن را بکار برد و مرد و شماخ هم گریخت. هارون الرشید در ازای این اقدام مقام برید (ریاست پست) مصر را به شماخ سپرد.

بعد از کشته شدن ادیس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (ع) فرزندش ادیس بن ادیس جای او را گرفت. فرزندان ادیس بعد از این تاریخ مغرب را تملک کردند و بازماندگان بنی‌امیه که پادشاهان اندلس بودند، بجنگ و ستیز کمر بستند و خواستند پادشاهی را از آنان بگیرند. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، در مورد قیام حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی (ع) مینویسد:

(به روزگار هادی، حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهم ظهور کرد و به روز ترویبه در حج، در شش میلی مکه کشته شد. سپاهی که با وی جنگید چهار هزار سوار بود و گروهی از بنی‌هاشم و از آنجمله سلیمان بن ابی‌جعفر و محمد بن سلیمان بن علی و موسی بن عیسی و عباس بن محمد بن علی. حسین و بیشتر یارانش کشته شدند و سه روز بیجا ماندند و دفن نشدند تا درندگان و پرندگان از جثه‌شان بخوردند. سلیمان بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی نیز با وی بود که دستگیر شد و در مکه او را گردن زدند، عبدالله بن اسحاق بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی نیز دستگیر شد و گردنش را زدند. برای عبدالله بن حسن بن علی و حسین بن علی امان گرفتند که پیش جعفر بن یحیی بن خالد برمک محبوس شدند. و بعداً بقتل رسیدند. هادی به سبب قتل حسین بن علی بن حسن بن حسن، نسبت به موسی بن عیسی خصمگین شد و اموال او را ضبط کرد. کسانی که سر را پیش او آورده بودند شادی می‌کردند، هادی بگریست و آنها را ملامت کرد و گفت: (شادمان پیش من آمده‌اید، گویی سر یکی از ترکان یا دیلمیان<sup>۵۸</sup>

۵۸- درجه خصومت عباسیان را با دیلمیان که یکی از پرشورترین اقوام ایرانی در مقابله با تازیان و عمال آنان بوده‌اند از همینجا میتوان درک کرد (رفیع).

را آورده‌اید، او یکی از خاندان رسول صلی‌الله‌علیه‌وسلم است بدانید که کوچکترین مجازات شما اینست که پاداشی به‌شما ندهم.<sup>۵۹</sup>

یکی از شاعران عصر، دربارهٔ حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) مقتول فخر اشعاری بدین مضمون گفته است: (برحسن و حسین و پسر عاتکه که بدون کفن او را بدخاک کردند خواهم گریست، شبانگاه در فخر که منزل و جایگاه نبود بجامانندند. بزرگان بودند که کشته شدند و سرکش و ترسو نبودند. خواری را از خویش بستند چنانکه آلودگی را از لباس می‌شویند. بندگان به‌وسیلهٔ جدایشان هدایت یافته‌اند و منت ایشان بر مردم مسلم است.)

بهر حال واقعه فخر که در هشتم ذی‌الحجه سال ۱۶۹ هجری در نزدیکی مکه اتفاق افتاد یکی از وقایع دلخراش تاریخ اسلام است که به‌امر عباسیان رخ داد. شیعیان بعدها این روز را، مانند واقعهٔ کربلا، یوم‌الغز اعلام کردند. توضیح این مطلب نیز لازم است که زیدیان در اواخر قرن دوم هجری در یمن توفیق یافتند و چندین بار دودمانهایی از علویان را در آنجا به‌امامت مستقر ساختند.

در اینجا باید اضافه کرد که مذهب زیدیه دوام خود را تا روزگار ما در کشور یمن همچنان حفظ کرده است و در حال حاضر هم بیشتر مردم آنجا زیدی مذهبند.

### نفوذ علویان زیدی بر دیلمان

همانطور که در تاریخ نهضت‌های ملی ایران به‌تفصیل آمده است<sup>۶۰</sup> تا زیان در مدت تسلط طولانی خود بر ایالت‌های ایران هیچگاه نتوانستند بر سرزمین دیلم دست‌یابند، به‌مین علت دیلمیان از نظر شکست‌ناپذیری و سرسختی و مقاومت و همچنین ایجاد اغتشاش و مزاحمت جزو کافران و

۵۹- مروج الذهب و معادن الجواهر تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم منحه ۲۳۲ - ۳۳۳.

۶۰- تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از حمله تازیان تا ظهور صفاریان) تألیف رفیع چاپ ازل سال ۱۳۵۸ خورشیدی.

نابکاران درجه‌یک شمرده می‌شدند. چنانکه طبری و ابوالفرج در بیان شرح واقعهٔ جانگداز کربلا و شهادت حضرت حسین بن علی (ع) امام سوم شیعیان دوازده امامی نوشته‌اند: روز نهم محرم امام از عمر بن سعد یکشب مهلت خواست و عمر در دادن مهلت تردید داشت، یکی از سرداران لشکر، بدوی گفت: سبحان‌الله اگر اینان دیلمی بودند و این خواهش را از تو می‌کردند، تو بایستی پذیری! همچنین در قصیده‌ای که عبیدالله بن الحر در تهدید ابن‌زیاد گفته مضمون یک بیت آن، اینست که: (دست بردارید و گرنه بدفع شما برخیزیم، دستهٔ سخت‌تر و شجاع‌تر از دیلمان) این گفتار دلیل قاطعی بر گردن‌فرازی و شکست‌ناپذیری دیلمان غیر تمند در برابر تازیان می‌باشد.

طبری در ضمن بیان حوادث سال ۶۱ هجری مینگارد که دیلمان به «دستی» درآمده بدانجا دست یافته و عبدالله بن زیاد والی کوفه عمر بن سعد را با چهار هزار تن از مردم کوفه برگزید که بدفع دیلمان بشتابند و عمر را والیگری ری داد یاقوت حموی مینویسد<sup>۶۱</sup> حجاج بن یوسف معروف که از سال ۷۵ تا ۹۵ هجری بیست سال فرمانروای عراق و ایران بود، میانه قزوین و واسط منظرهائی (دیدگاه بلند) ساخته بود که هر هنگام در قزوین جنگ با دیلمان رخ میداد در منظرها اگر شب بود آتش افروخته، اگر روز بود دود برانگیخته یکدیگر را آگاه می‌کردند و بدینسان بدانند زمانی خبر واسط رسیده حجاج لشکر به‌کمک میفرستاد.

ابن‌فقیه همدانی مینگارد: حجاج به‌نمایندگان دیلم (وفدالدیلم) که پیش او آمده بودند گفت که اسلام بپذیرید یا جزیه بگردن بگیرید. و چون ایشان هیچیک از دو پیشنهاد (جزیه و اسلام) را نپذیرفتند، حجاج دستور داد صورت (نقشه) دیلمستان را که برای او ساخته بودند به‌نمایندگان دیلم نشان داده گفت: بدستیاری اینصورت، راهها و کوههای ولایت شما را شناخته‌ام، اکنون به آنچه پیشنهاد داده‌ام بپذیرید یا لشکر فرستاده ولایتتان را ویران سازم. دیلمیان با بی‌اعتنائی بدان نقشه نگرسته و گفته‌اند امیر این نقشه، کافی نیست زیرا سوارانی که این راهها و کوهستانها را نگاهبانی

۶۱- معجم البلدان در کلمهٔ (وسط).

میکند در آن دیده نمیشوند. هر گاه لشکر بدانجا فرستادی این سواران را نیز خواهی دید.

ابوالفرج اضافه میکند که حجاج پسر خود را با لشکری به تاخت و تاز دیلمستان فرستاد ولی ایشان کاری از پیش نبردند و به قزوین برگشتند و پسر حجاج مسجدی در آنجا برای مسلمانان ساخت که مسجد توت معروف شد.<sup>۶۲</sup>

ابن اثیر در ضمن بیان حوادث سال ۸۱ هجری تفصیلی مینگارد که مسلمانان در قزوین شبها از ترس دیلمان درهای شهر را بسته تا بامداد بیدار نشسته پاسبانی میکردند. در سال مذکور محمد بن ابی سبره نامی که مردی دلیر و سوار کاری شجاع بود و در سپاه مقامی ارجمند داشت به قزوین رسید چون مردم را نگران دید که شب را بیخوابی می کشیدند و رنج نگهبانی و نگرانی را تحمل می کردند، به مردم آن شهر گفت که دروازه های شهر را باز گذارید و باک نداشته باشید. آنان دروازه ها را باز گذاشتند. دیلمیان این خبر را شنیدند و شبیخون زدند و به شهر داخل شدند، در این موقع محمد بن ابی سبره دستور داد دروازه های شهر را بستند. پس به سرداری محمد بن ابی سبره قزوینیان دیلمیان را به سختی در میان گرفته و همه را کشتند، بعد از این واقعه محمد بنام یگانه مرد دلیر آن مرز معروف شد. و دیلمیان دیگر جرأت نکردند که به قزوین حمله کنند. تا هنگامی که عمر بن عبدالعزیز محمد را بجرم میخوارگی از قزوین احضار کرد و به کوفه فرستاد. پس آنگاه دیلمیان باز به قزوین تاختند و کشتار آغاز کردند. تا اینکه قزوینیان از عمر بن عبدالعزیز خواستار شدند که محمد را به قزوین بازگرداند و او بنا به وساطت عبدالحمید بن عبدالرحمن امیر کوفه محمد بن ابی سبره را به قزوین بازگرداند و محمد آن مرز را دوباره مصون داشت.

بلاذری مینویسد که حجاج بن یوسف عمر بن هانی را با دوازده هزار تن از تازیان بجنگ دیلمان فرستاد و آنان به قزوین رفتند و در آنجا نشین گرفتند.

طبری در ضمن بیان وقایع سال ۱۴۳ هجری مینویسد به منصور خلیفه خبر رسید که دیلمان بر مسلمانان قزوین تاخته و کشتار بزرگی کرده اند. خلیفه به بصره و کوفه فرستاد مردم را سرشماری کنند. که هر کس ده هزار درهم و بیشتر دارائی دارد باید بجنگ دیلمان بشتابد. سپس می نگارد در سال دیگر (سال ۱۴۴) محمد بن ابی العباس علوی با لشکرهای کوفه و بصره و واسط و جزیره بجنگ دیلمان شتافت. بلاذری مینویسد، چون هارون الرشید آهنگ خراسان کرد در قزوین مردم آن شهر جلو او را گرفته و از سنگینی خراج خود شکایت کردند و گفتند، در دهانه سرزمین دشمن نشسته پیوسته در جنگ و جهاد هستیم و بهین جهت تخفیفی درباره خراج خود خواستند هارون الرشید خواهش قزوینیان را پذیرفت و دستور داد سالانه بیش از ده هزار درهم از ایشان نگیرند. (ثواب اقامت مسلمانان در قزوین نیز از همین موضوع مایه می گیرد.)

با این ترتیب در اینجا علت دشمنی دیلمیان و علویان با امویان و عباسیان به خوبی روشن و آشکار میشود کار مبارزه و مخالفت مستمر علویان به ویژه علویان زیدی را با آنان در ورقهای گذشته مشاهده کردیم بهمین جهت ایرانیان به ویژه دیلمیان و طبرستانیان از علویان که هر چند گاه بیرق دعوت و قیام بر می افراشتند همواره حمایت می کردند. در این میان سرزمین دیلم نیز با در نظر گرفتن سختی راه و محکم بودن مرز آن از هجوم سربازان و عمال بیگانه جای امنی برای علویان بشمار میرفت که همواره مورد تعقیب عباسیان بودند. بطوریکه نوشته اند<sup>۶۳</sup> نخستین علوی که رابطه با دیلمیان پیدا کرد یحیی بن عبدالله از نوادگان امام حسن بن علی (ع) بود که در سال ۱۷۵ هجری در زمان هارون الرشید به دیلمیان پناه آورد و در آنجا بیرق خروج و دعوت برافراشت. لازم به توضیح است همانطور که در ورقهای پیش نوشته شد دو برادر یحیی، محمد و ابراهیم در زمان منصور یکی در مدینه و دیگری در بصره خروج کرده و هر دو کشته شده بودند و منصور، عبدالله پدر یحیی را با چند تن از برادرانش بزندان انداخته و با شکنجه

کشته بود و خود یحیی با دو برادرش همراه حسین بن علی بن حسن (مقتول فتح) برهادی برادر هارون خروج کرد و پس از کشته شدن حسین گریزان و پنهان زیسته و از ترس هارون الرشید جایی آرام نداشت تا به دیلمستان پناه آورد.

ابوالفرج مینویسد جهت رفتن یحیی به دیلمستان آن بود که فضل برمکی که پدر او یحیی بن خالد وزیر هارون بود از نهانگاه یحیی آگاهی یافته نامه بدو نوشت که به دیلمستان پناه برد و نامه‌ای نیز بخداوند دیلم (که مرزبان نخستین یا پدر او جستان بوده) نوشت و سفارش یحیی را کرد، از این خبر میتوان دانست که دیلمان در این هنگام با برمکیان و دیگر بزرگان هواخواه استقلال ایران رابطه و آشنائی داشته‌اند. ایرانیان از نخست هواخواه علویان بودند چندانکه مقصود ایرانیان آن بود که بنیاد عباسیان بدست علویان کنده شود تا مگر ایران به استقلال خود برگردد. طبری مینویسد: یحیی چون در دیلمستان بیرق دعوت برافراشت شکوه بزرگی یافت و کار او بالا گرفته از شهرها و ولایت‌ها به سوی او شتافتند و چون این خبر به هارون الرشید رسید سخت غمناک شد.

معلوم است که دو دشمن بزرگ خلافت (علویان و دیلمیان) دست بهم داده بودند. اهمیت و بزرگی قضیه را از اینجا میتوان دانست که هارون همان فضل پسر یحیی را والیگری جبال وری و گرگان و طبرستان و قومس و دماوند داده با پنجاه هزار لشکر و مال و گنجینه فراوان بدفع یحیی فرستاد و همه بزرگان و سرکردگان سپاه را همراه او ساخت. ولی یحیی نه از دیلمیان و دیلمستان و نه از پیروان انبوه که گرد او فراهم بودند فایده بردن نخواست و بی آنکه کار بجنگ کشد از فضل زینهار خواست و پیمان گرفت و از کوهستان دیلم پائین آمد و همراه او به بغداد رفت.

طبری نوشته است که فضل برمکی چون با آن لشکر انبوه در نواحی ری نشیمن ساخت نامه‌های پیاپی به یحیی نوشت که دشمنی و نافرمانی را ترك گفته و از دیلمستان بیرون آید. وی نامه‌ای نیز به پادشاه دیلم نوشت و

هزار هزار درهم به او وعده داد که یحیی را به ترك نافرمانی و بیرون آمدن از دیلمستان وادارد.<sup>۶۴</sup>

بهر حال یحیی بن عبدالله طبق نظر و صلاحدید فضل برمکی و اطمینانی که بدرمکیان داشت از دیلمان به پائین آمد و نوشته‌ای بین فضل برمکی و او تنظیم و به امضاء رسید که بنا بر آن با وساطت فضل برمکی یحیی به بغداد رود و مورد عنایت خلیفه قرار گیرد.

بهمین نحو عمل شد و یحیی همراه فضل برمکی به بغداد رفت اگرچه در موقع ورودش همه نوع احترامات از او بعمل آمد و خلیفه وی را به عطایای گرانبها نوازش نمود ولی بعد از چندی به بهانه‌ای عهدش را شکست و یحیی را زندانی کرد. وی همچنان در زندان ماند تا وفات یافت، و بقولی گماشته هارون چند روز به او غذا نداد تا از گرسنگی مرد.

بطوریکه در تاریخ یعقوبی نقل از مؤلف مقاتل الطالبین آمده است.<sup>۶۵</sup> مردی از موالی بنی هاشم مرا خبر داد و گفت: من در همان خانه‌ای که یحیی بن عبدالله بود زندانی بودم و پهلوی همان اطاقی بودم که یحیی در آن اطاق جای داشت و بسا که از پشت دیواری کوتاه با من سخن می‌گفت: پس روزی بمن گفت که نه روز است بمن خوراک و آب نداده‌اند و چون روز دهم شد، خادم گماشته و بر او داخل شد و اطاق را تفتیش کرد و جامه‌های او را از تنش درآورد و سپس شلوار او را باز کرد و ناگاه چشمش به بندی نی افتاد که آن را در زیر ران خود بسته بود و در آن روغن گاوی بود که اندک اندک آنرا می‌لیسد و رمقی پیدا میکرد و چون آنرا گرفت پیوسته پا به زمین میسایید تا جان داد.

ابوجمیل مرا حدیث کرد و گفت: در دوران مامون رهسپار بصره بودم و خادمی در کشتی با ما سوار شد و بما میگفت که او از خدمتگزاران هارون الرشید است. سپس داستان یحیی بن عبدالله را و اینکه خود کشتن او را برعهده داشته است، مانند همان که گفته شد برای ما بیان کرد، پس

۶۴- طبری در ضمن بیان حوادث سال ۱۷۶ هجری.  
۶۵- رجوع شود به مقاتل الطالبین صفحه ۴۸۶ - ۴۶۳.

چون شب رسید مردی که در کشتی بود سر او رفت و همچنانکه کشتی میرفت او را در آب انداخت تا غرق شد.<sup>۶۶</sup>

مینورسکی درباره پناه بردن علویان به دیلمیان مینویسد: برخی از اعقاب علی (ع) از بیم کشته شدن بدست عباسیان به دیلم پناه جستند (سال ۱۷۵ هجری مطابق سال ۷۹۱ میلادی) و دیلمیان آنان را به منزله متحدین واقعی در مخالفت با خلفای بغداد در میان خویش پذیرفتند.<sup>۶۷</sup> احمد کسروی محقق معاصر در این باره مینویسد:

«باری دیلمیان اگر چه از همدستی با علویان به نتیجه ای که میخواستند نرسیدند، یعنی نتوانستند خلافت عباسیان را بدست علویان براندازند ولی به آرزوی اصلی خود که آزادی ایران از یوغ فرمانروائی تازیان بود کامیاب شدند. چه این همدستی با علویان سرانجام آن شد که دیلمان اسلام پذیرفته از کوهستان خود که دو قرن و نیم در آن محصور بودند بیرون آمده و با مسلمانان در آمیخته و در اندک مدتی پادشاهان بزرگی از آنان برخاست که ایران و عراق را زیر فرمان خود درآوردند. و در حقیقت از اواسط قرن چهارم که خاندانهای بویهیان و زیاریان و دیگر خاندانهای دیلمی بنیاد گذارده میشوند تا استیلای سلجوقیان کشور ایران آزادی و استقلال خود را داشت و از خلفا جز نامی در میان نبود.»<sup>۶۸</sup>

### قیام علویان در سال ۱۹۹ هجری

در سال ۱۹۹ هجری در دوره خلافت مأمون عباسی در اثر استقرار مأمون در مرو و انتصاب حسن بن سهل به حکومت عراق و ضعف وی در اداره کردن امور شهرستانها قیامهای متعدد در شهرهای عراق به وقوع پیوست بطوریکه نوشته اند.<sup>۶۹</sup> به سال یکصد و نود و نه هجری ابوالسرایسری بن منصور

۶۶- تاریخ یعقوبی ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی جلد دوم صفحه ۴۱۳ - ۴۱۲.

۶۷- فرمانروائی و قلمرو دیلمیان تألیف مینورسکی ترجمه جهانگیر قائم مقامی صفحه ۱۷.

۶۸- شهریاران گمنام نگارش احمد کسروی صفحه ۲۰.

۶۹- ابن واضح یعقوبی در تاریخ یعقوبی ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی جلد دوم صفحه

۴۶۱ و مسعودی در مروج الذهب و معادن الجواهر ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم صفحه ۴۳۹.

شیبانی در عراق خروج کرد و کارش بالا گرفت، محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ملقب به ابن طباطبا نیز با وی بود، در مدینه نیز محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن بن علی (ع) و زید بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی (ع) قیام کردند و بر بصره استیلا یافتند. در همین سال ابن طباطبا که ابوالسرایا کسان راسوی او میخواند وفات یافت و ابوالسرایا، محمد بن یحیی بن زید بن علی بن حسین (ع) از بازماندگان زید بن علی بن حسین (ع) و پسرش یحیی بن زید بن علی بن حسین (ع) را که شرح شهادت آنان در ورقهای پیش نوشته شد، به جای ابن طباطبا برگزید و باز در همین سال یعنی به سال ۱۹۹ هجری ابراهیم بن موسی بن محمد بن روادزدی و یزید بن بلال یمنی و محمد بن حمید همدانی و عثمان بن افکل و علی بن مرطائی علم مخالفت بر ضد دولت عباسیان بر افراشتند.

### قیام و خروج دامنه دار ابوالسرایا

ابوالسرایا نامش سری بن منصور شیبانی بود، وی در شهر کوفه که مردم آنجا هر زمان برای قیام به نفع آل علی «علویان» آماده بودند به عنوان هواخواهی خلافت اسلامی علویان برخاست و محمد بن ابراهیم بن اسماعیل طباطبا از فرزندان امام حسن (ع) امام دوم شیعیان را که معروف به ابن - طباطبا بود برای این منظور در نظر گرفت. بطوریکه نوشته اند ابوالسرایا از موالی بود و قبل از این قیام جزء سرهنگان هرثمه بن اعین سردار لایق مأمون عباسی محسوب میشد. وی جنگ آوری کار آزموده بشمار میرفت و سری پرشور برای نیل به مقامهای عالی فرماندهی داشت، برای اجرای منظور خود سالها منتظر فرصت و دست آویزی بود تا اینکه در راه حجاز با محمد بن ابراهیم بن طباطبا که داعیه خلافت در سر می پروراند ملاقات کرد و در نتیجه باهم قرار گذاشتند که محمد بن ابراهیم در روز دهم جمادی الاولی سال ۱۹۹ هجری دعوت خود را در کوفه آشکار کند.

محمد بن ابراهیم بن طباطبا بنام خلافت آل علی در روز موعود در کوفه



خروج کرد و مردم کوفه که به آل‌علی (علویان) دلبستگی خاصی داشتند گرد او جمع شدند و با او به خلافت بیعت کردند. ابوالسرایا نیز طبق قرار قبلی با یاران خود از خارج کوفه مردم را به یاری آل‌علی و خونخواهی شهیدان اهل بیت دعوت کرد و جماعتی را با خود همراه ساخت و در همان روز وارد کوفه شد. پس محمد بن ابراهیم بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را به بیعت خویش طلبید و عهد کرد که در میان ایشان به قانون کتاب و سنت عمل کند. جانب امر به معروف و نهی از منکر را فرو نگذارد به این ترتیب مردم کوفه رشته اطاعت او را بر گردن نهادند و بدرغبت با وی بیعت کردند. محمد بن ابراهیم سپس از فضل بن عباس بن عیسی بن موسی حاکم کوفه بیعت طلبید، فضل از بیعت با محمد سرپیچید، چون تاب مقاومت نداشت از شهر بیرون شد و خارج از کوفه منزل کرد، محمد بن ابراهیم، ابوالسرایا را بچنگ فضل بن عباس فرستاد، در نتیجه جماعتی از لشکر فضل کشته شدند و اموال آنان غارت گردید و فضل بن عباس بجانب بغداد گریخت و نزد حسن بن سهل حاکم عراق به تظلم و شکایت رفت.

#### شکست فرستاده حسن بن سهل از ابوالسرایا

حسن بن سهل حاکم عراق زهیر پسر مسیب را با ده هزار مرد بچنگ ابوالسرایا فرستاد، زهیر با افراد خود به کوفه رسید و بین او و ابوالسرایا در کنار رود فرات جنگ در گرفت در این هنگام بشار غلام ابوالسرایا علمدار لشکر زهیر را کشت و پرچم لشکر اعزامی از بغداد سرنگون شد. پس از این واقعه افراد لشکر زهیر رو به فرار نهادند و مردم کوفه آنان را تا قریه شاهی تعقیب کردند، ابوالسرایا پیوسته فراریان را ندانید که هر کس از اسب خود پیاده شود در امان خواهد بود و هر کدام از آنان که از اسب پیاده میشدند از افراد لشکر ابوالسرایا بر آن سوار میشدند و به تعقیب بقیه فراریان میپرداختند تا از قریه شاهی نیز پیش رفتند. عاقبت زهیر فریاد برآورد و ابوالسرایا را مخاطب قرار داد و گفت: هزیمتی از این بالاتر چه خواهد بود؟ دست از ما بردار. پس ابوالسرایا به افراد خود دستور داد که

از تعاقب آنان صرف نظر کنند و به جمع آوری غنائم بپردازند. زهیر بن مسیب از ترس حسن بن سهل مخفیانه به بغداد وارد شد. ولی حسن بن سهل از هزیمت لشکر و ورود زهیر به بغداد آگاه شد و او را نزد خود خواند، حسن بمجرد دیدن زهیر میله آهنی که در دست داشت به سوی او پرتاب کرد و یک چشمش را کور ساخت، سپس دستور داد او را گردن زنند، ولی در اثر وساطت تنی چند از بزرگان مورد عفو واقع شد. (۱۹۹ هجری).

#### شکست عبدوس بن محمد فرستاده دیگر حسن بن سهل از ابوالسرایا

بعد از شکست زهیر بن مسیب در مقابله با ابوالسرایا حامی علویان کوفه، حسن بن سهل فرمانروای عراق عبدوس بن محمد بن ابی خالد را که برخی از مورخان نام او را عبدوس بن عبدالصمد نوشته‌اند نامزد مقابله با ابوالسرایا کرد و او را با چهار هزار تن بچنگ ابوالسرایا فرستاد و دستور داد از آن راهی که زهیر بن مسیب و همراهان وی هزیمت یافته بودند نرود، زیرا ممکن است سربازان او کشتگان لشکر زهیر را ببینند و در عزم آنان سستی راه یابد پس عبدوس به اتفاق لشکریان خود به کوفه عزیمت کرد و درجائی بنام جامع در میان بغداد و کوفه بین او و ابوالسرایا جنگی در گرفت در اثر شهادت ابوالسرایا و یارانش عده‌ای زیاد از افراد عبدوس در نهر فرات غرق شدند. در این موقع ابوالسرایا با عبدوس روبرو شد و ضربتی بر سر عبدوس زد و او را کشت و برادرش هارون بن محمد بن ابی خالد و جماعتی از همراهان را اسیر گرفت (رجب سال ۱۹۹ هجری).

#### مرگ ناگهانی ابن طباطبا و اقدامهای بعدی ابوالسرایا

بطوریکه مورخان نوشته‌اند، در این موقع محمد بن ابراهیم بن اسماعیل معروف به ابن طباطبا که ابوالسرایا بنام او قیام کرده بود ناگهان وفات یافت. برخی نوشته‌اند که ابوالسرایا برای نیل به مقصود خود که فرمانروائی و حکومت بلامنازع باشد، ابن طباطبا را مسموم کرد و برای جلب توجه عمومی

محمد بن محمد بن زید بن علی بن حسین (ع) که مادرش فاطمه دختر علی بن جعفر بن اسحاق بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود.<sup>۷۰</sup> بجای وی برگزید و مردم با او بیعت کردند. در این هنگام محمد بن محمد بن زید بن علی بن حسین (ع) کودک بود و ابوالسرایا فرماندهی و راهبری علویان را به نمایندگی از طرف او بدست گرفت و نمایندگان خلافت آل علی را که در حقیقت از یاران و هم‌دستان او بودند به این شرح به عنوان فرمانروا به شهرهای مختلف فرستاد:

ابراهیم بن موسی بن جعفر را به یمن، زید بن موسی بن جعفر را به اهواز، عباس بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر را به بصره و حسن بن حسن بن افضس را به مکه و جعفر بن محمد بن زید بن علی را با حسن بن ابراهیم بن حسن بن علی به واسط. بطوریکه نوشته‌اند بیشتر عمال ابوالسرایا تقریباً بی‌منازع به شهرهای انتخابی دست یافتند و از اطراف و اکناف نامدهای بسیار مشتمل بر فتوحات برای محمد بن محمد بن زید که ابوالسرایا بنام او به تبلیغ پرداخته بود میرسید، از جمله مردم شام و جزیره برای او نامدهای نوشتند که ما سر اطاعت تو داریم، نماینده خود را به این سامان روانه کن تا بنام تو با او بیعت کنیم. به این ترتیب کار ابوالسرایا بالا گرفت و قدرتی بهم زد که موجب وحشت و اضطراب شدید حسن بن سهل فرمانروای عراق گردید.

در همین ایام محمد فرزند امام جعفر صادق (ع) نیز در مدینه خروج کرد و مردم را به تبعیت خود خواند، اهل مدینه با او بیعت کردند، بعضی نوشته‌اند که محمد ابتدا مردم را به بیعت ابن طباطبا میخواند چون ابن طباطبا وفات یافت مردم را به بیعت خویش طلبید.<sup>۷۱</sup> توضیح این مطلب نیز لازم است که محمد پسر امام جعفر صادق (ع) به عنوان رهبر امامیه و محمد بن محمد بن زید بن علی بن حسین (ع) به عنوان رهبر زیدیه فعالیت میکردند.

۷۰- مقاتل الطالبین صفحه ۵۱۳.

۷۱- تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از حمله تازیان تا ظهور صفاریان) تألیف رفیع

### اغتشاش و نابسامانی اوضاع در بغداد و عراق

شهر بغداد در موقع قیام و تسلط ابوالسرایا بر کوفه بعثت ضعف و فتور حکومت مأمون در عراق که توسط حسن بن سهل سرپرستی میشد سخت آشفته و بی‌سامان بود، عیاران و آشوبگران این شهر پر جمعیت نیز از این وضع آشفته استفاده کرده و به قتل و غارت پرداختند.

عدم تسلط و قدرت حکومت حسن بن سهل در عراق و بی‌اطلاعی مأمون خلیفه وقت که مرو را پایتخت خود قرار داده و با خیال راحت در آنجا بسر میبرد. کار را بیش از حد تصور مشکل کرده بود با این وصف حسن بن سهل مایل نبود برای جلوگیری از وضع آشفته عراق و سرکوبی مخالفان از خلیفه مدد بخواهد، زیرا بنظر وی ممکن بود حمل بر عدم لیاقت گردیده و نسبت بدتعویض او اقدام کند. تنها راه چاره‌ای که بنظر حسن بن سهل رسید این بود که از طاهر ذوالیمینین سردار بالیاق ایرانی که در این موقع در رقه ناظر اوضاع بود کمک بخواهد و برای رفع این اغتشاش و نابسامانی از تدبیر شایسته او استفاده کند. ولی مطلبی که موجب ندامت و تأسف و تألم تاریخی است و باید در اینجا گفته شود همانا اختلاف نظر خاندان سهل و طاهر ذوالیمینین است. این اختلاف نظر و یا بهتر بگوئیم خودخواهی هر دو طرف به ضرر قطعی ایرانیان بود. متأسفانه بعثت همین اختلاف نظر که منجر بدشمنی شده بود، طاهر ذوالیمینین از یاری به حسن بن سهل خودداری نمود و دعوت او را اجابت نکرد. حسن ناگزیر دست توسل بچنانب هرثمه بن اعین سردار دیگر مأمون که در حلوان بود دراز کرد و نامدهای به وسیله سندی بن شاک برای هرثمه فرستاد و از او برای رفع اغتشاش و نابسامانی اوضاع عراق که روز بروز بر دامنه وسعت آن افزوده میشد استمداد کرد.

هرثمه نیز مانند طاهر از کمک به حسن بن سهل امتناع نمود، ولی در این موقع نامدهای از طرف منصور بن مهدی که خود داعیه خلافت در سر داشت برای هرثمه رسید، در این نامه از هرثمه درخواست شده بود که برای

رفع قیام ابوالسرایا که دامنۀ قدرت وی روزبه‌روز رو به افزایش است اقدام کند. هر ثمه با سوابق آشنائی و احترامی که به‌منصور مهدی داشت بالشکریان خود برای رفع فتنۀ ابوالسرایا عازم بغداد گردید.

### جنگ قطعی هر ثمه بن اعین با ابوالسرایا

هنگامی که هر ثمه بن اعین به بغداد رسید مردم بغداد که از آشفتنی اوضاع شهر خود بیجان آمده بودند مقدم هر ثمه را گرامی داشتند و در استقبال او پیش از حد شادی کردند. حسن بن سهل نیز از هر ثمه استقبال شایان توجه بعمل آورد و کلیۀ افراد سپاه خود را در اختیار هر ثمه گذاشت و نسبت به پرداخت هر گونه پول و مال که مورد نیاز هر ثمه بود اقدام کرد. به این ترتیب با سی هزار تن برای جنگ و مقابله با ابوالسرایا فرمانده کل سپاه علویان زبیدی به سوی کوفه رهسپار گردید. در این هنگام ابوالسرایا در جائی معروف به قصر ضرتین در کوفه اقامت داشت، با رسیدن هر ثمه و لشکریان وی به کوفه جنگی سخت بین دولشکر اتفاق افتاد بیشتر یاران ابوالسرایا در این نبرد کشته شدند و هر ثمه فاتح و موفق وارد کوفه شد و ابوالسرایا نیز شکست خورده از آنجا فرار کرده و به سوی واسط رهسپار گردید، و از آنجا به اهواز رفت. در اهواز حسن بن علی بادغیسی معروف به مأمونی با وی جنگید و او را شکست داد.

بعد از این واقعه ابوالسرایا بدروستقباد رفت. در اینجا حماد خادم معروف به کند غوش از جایگاه وی باخبر شد و او هجوم برد و دستگیرش ساخت. به همراه ابوالسرایا محمد بن محمد بن زید بن علی بن حسین (ع) که به امامت زبیده برگزیده شده بود و غلامش ابوالشوک نیز دستگیر شدند و آنان را بدترد حسن بن سهل که در آن موقع در نهران بود بردند. حسن دستور داد ابوالسرایا را گردن زدند و دوپاره اش کردند و بر دو پل بغداد بدار آویختند. ولی محمد بن محمد بن زید بن علی بن حسین (ع) را مقرب داشت و نوازش کرد و بها و گفت بی‌بی بر خود راه مده، خدا لعنت کند کسی

را که فریبت داد<sup>۷۲</sup>

### دوره شدت تعقب علویان

بعد از مرگ واثق عباسی، برادرش جعفر پسر معتصم ملقب به متوکل عباسی به خلافت رسید (ذی‌حجه سال ۲۳۲ هجری) این خلیفه عباسی طبق نوشته مؤلف تجارب‌السلف (فضل و علمی نداشت و اوقات خود را به معاشرت و استیفاء لذات میگذرانید).<sup>۷۳</sup> متوکل پس از جلوس بر مسند خلافت دستور داد مردم از بحث درباره خلق قرآن که زائیده افکار باند پیشوایان روشن ضمیر فرقه معتزله بود خودداری کنند. و در این مورد با شدت تمام عمل کرد. بهمین علت عکس‌العمل تعصبات خشک مذهبی عرب در این زمان رواج یافت علمای ظاهری و قشری تفوق پیدا نمودند و ارتجاع به تمام معنی عرض وجود کرد، اصول و تعالیم فلسفی معتزله که در دوره خلافت مأمون عباسی به اوج قدرت و تسلط و بسط رسیده بود منهدم شد و رهبران و استادان و بزرگان نشان پی‌درپی از هر طرف مورد تعقیب قرار گرفتند و متصدیان امور بموجب تأکید متوکل با کمال قساوت و بی‌رحمی به اذیت و آزار آنان پرداختند. عداوت و کینه خلیفه نسبت به اولاد علی (ع) و فاطمه دختر پیغمبر اسلام سخت و شدید بود. بعلاوه متوکل با یهود و نصاری از روی تعصب دشمنی نموده و قوانین و احکام منسوخ و متروک را برضد آنان تجدید کرد و بموقع اجرا گذاشت. آنان مکلف بودند که در چهارچوب در خانه‌شان صورت شیطان را نقش کنند و نیز مالیات خاصی بر آنان تحمیل کرد و مقرر شد لباس زردی که لباس ذلت و خواری شمرده میشد بپوشند و از حقوق استخدام در دستگاههای دولت بکلی محروم گردیدند و فرزندان‌شان نیز از تحصیل زبان عربی ممنوع شدند. نوشته‌اند که متوکل در سالهای آخر خلافت خود ب فکر انتقال پایتخت از بغداد به

۷۲- تاریخ نهضت‌های ملی ایران (جمله تازیان تا ظهور صفاریان) تألیف رفیعی صفحه ۳۳۴.

۷۳- تجارب‌السلف تألیف هندو شاه نخجوانی به‌تمحیح مرحوم اقبال آشتیانی صفحه ۱۷۹.

دمشق افتاد، اگر این فکر را مورد توجه قرار دهیم، نشان میدهد که متوکل نسبت به بنی‌امیه به‌دیده‌ستایش و تحسین می‌نگریسته و کینه شدید او به علویان نیز این موضوع را از هر لحاظ تأیید میکند. از طرف دیگر این تعصب متوکل با تمایلات طبیعی وی نسبت به ثرکان بطور کامل منطبق بود، روش این خلیفه سیه‌دل و متعصب با شیعیان چنان بود که خون چندین تن از شیعیان را بریخت. از جمله ابن سکیت معلم فرزندان او را که از نجویون نامدار بود و عیسی بن جعفر را بکشت، قتل عیسی بن جعفر دلیل‌های بیشتری داشت جرم او بدگوئی از ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه بود. بفرمان متوکل آنقدر او را زدند که جان سپرد و جسدش را بجای اینکه بخاک سپارند به‌دجله افکندند و با این عمل وحشیانه بخیال خود با اهل بدع و ضلال که با جماعت مؤمنان مخالفت میکردند اعلام خطر نمود!!

#### خراب کردن مرقد حسین بن علی (ع)

متوکل تنها بدریختن خون شیعیان علی (ع) قناعت نمی‌کرد، نسبت به ائمه بزرگ شیعیان یعنی علی بن ابیطالب (ع) و حسین بن علی (ع) که مورد تکریم قاطبه مسلمانان متقی اعم از شیعه و سنی میباشند کینه میورزید بنابر این هدف در سال ۲۳۶ هجری مرقد مقدس حسین بن علی (ع) بنائی که بیادگار شهادت آن حضرت در کربلا از طرف شیعیان برپا شده و زیارتگاه آنان بود ویران ساخت و زائران را از مسافرت به‌عبثات منع کرد<sup>۷۰</sup> و دستور داد زمین آنجا را شخم زدند و بذر کاشتند. ابوالفرج از شخصی بنام احمد بن الجعد الرشا که زمان متوکل را درک کرده موضوع ویران کردن مرقد حسین بن علی (ع) را چنین روایت کرده است:

سبب تصمیم متوکل به ویران کردن مرقد مطهر حضرت حسین بن علی (ع) این بود که قبل از خلافت او یکی از مغنیات، جواری خود را برای متوکل می‌فرستاد که در هنگام شراب برای او تغنی کند، این وضع ادامه داشت تا اینکه بخلافت رسید، روزی نزد مغنیه فرستاد که جواری خویش

را برای تغنی بفرستد، گفتند به‌سفر رفته است و این هنگام ماه شعبان بود و در آن ایام به‌سفر کربلا رفته بود، چون مراجعت کرد یکی از کنیزان خود را برای تغنی به‌نزد متوکل فرستاد، متوکل از او پرسید که در این ایام کجا رفته بودید؟ گفت: با خانم خود به‌سفر حج رفته بودیم، متوکل گفت: در ماه شعبان به‌حج رفته بودید؟ وی در پاسخ گفت به‌زیارت قبر حسین مظلوم (ع). متوکل از شنیدن این کلام در غضب شد و گفت: کار قبر حسین به‌جائی رسیده که زیارت آن را با زیارت خانه خدا برابر میدانید؟ پس امر کرد خانم آن کنیز را بگرفتند و حبس کردند و اموال او را تصاحب نمودند پس آنگاه «در زمان خلافت خود» یکی از اصحاب خود را که دیزج نام داشت برای شخم و شیار و محو آثار قبر امام حسین (ع) و عقوبت کردن زوار آن حضرت به کربلا روانه کرد.<sup>۷۰</sup>

شیخ فاضل قمی در اربعین الحسینیه آورده که قبل از این در ایام خلافت هارون الرشید زیارت مرقد حضرت سیدالشهداء در میان شیعیان شایع شد، چنانکه از کثرت جمعیت ایجاد مزاحمت مینمود، این کار سبب خوف هارون الرشید گردید که مبادا مردم به‌او لاد علی رغبت کنند و خلافت از عباسیان به‌علویان منتقل شود، وی برای جلوگیری از این پیش‌آمد فرمانی بنام موسی بن عیسی عباسی والی کوفه صادر کرد که قبر حسین بن علی و عمارت آنرا خراب کند، موسی بن عیسی، شخصی را که نامش موسی بن عبدالملک بود مأمور این کار کرد و او تمام عمارت و بنیان مرقد آن حضرت را ویران کرد و زمین آن را شخم زد و زراعت نمود و چون مقصود محو کردن محل قبر بود، درخت سدري که نزدیک بقبر بود و علامت آن بشمار میرفت از ریشه در آورد تا بعد از آن کسی نتواند محل قبر را بشناسد ولی بعد از هارون الرشید خلفای عباسی متعرض زیارتگاه مورد علاقه شیعیان در کربلا نشدند تا زمان متوکل عباسی به‌شرحی که گذشت دوباره ویران گردید.

بعد از متوکل از خلفای عباسی غیر از مستر شد عباسی و پسرش راشد

که خزانه و اوقاف کربلا را گرفتند، دیگر کسی متعرض قبر آن حضرت نشد تا آنکه در سال ۳۱۹ هجری عضدالدوله دیدمی فرمانروای نجیب واصل ایرانی در قرن چهارم هجری بقعه و رواق مجلی برای قبر حسین بن علی (ع) در کربلا و همچنین قبر علی بن ابیطالب (ع) نخستین امام شیعیان در نجف بنا نهاد.

### واجب شمردن طعن و لعن بزرگان شیعه

متوکل نسبت به علی بن ابیطالب نخستین امام شیعیان و آل او نفرت و کینه خاصی در دل داشت بهمین علت برای سرکوبی شیعیان از هیچگونه عمل ناروا و ناهنجار خودداری نمی کرد. وی دلتنگ دربار را وادار میکرد که به تقلید علی (ع) که در اواخر عمر فربه شده بود، شکم گنده‌ای برای خود درست کرده و با حالت مسخرگی جلو خلیفه می رقصید و حرکاتی نامتناسب و عجیب و غریب از خود درمی آورد و چنین وانمود میساخت که نقش هموزاده و داماد پیغمبر اسلام (ص) را بازی می کند خلیفه نیز از این مسخرگیها و حرکات زشت لذت میبرد. نوشته اند که ابن سکیت صاحب اصلاح المنطق که یکی از مشاهیر لغویون و معلم فرزند متوکل بود، روزی جرأت کرده و به متوکل گفت: اولاد علی بر اولاد خلیفه ستمگر برتری دارند، بهمین علت نگهبانان ترك دربار بقدری این دانشمند را لگدکوب کردند که در زیر لگد جان سپرد. خلاصه اینکه در این دوره نکبت بار، عالی مقام ترین و شریف ترین علماء ربانی مانند بزرگ بخاری در معرض تهمت واقع شدند و تنها برای این اتهام که در دین بدعت قائل شدند سخت تعقیب و مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند<sup>۷۶</sup> بهمین جهت بیشتر بزرگان و رهبران شیعه مذهب اعم از زیدی و اسماعیلی و دوازده امامی و یاران و طرفداران نامدار آنان بدویژه فرزندان و نوادگان امامان که سخت مورد تعقب عمال خلافت بودند پنهانی به ایران رهسپار شده و در شهرها و

۷۶- تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از جمله تازیان تا ظهور صفاریان) تألیف رفیع صفحه ۴۷۵.

دهکده‌های دور افتاده و سخت عبور ایران که بعلت حمایت و یاری توده مردم ایران از علویان که دلایل آن در تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان به تفصیل آمده است<sup>۷۷</sup> جایی مناسب برای خود تشخیص میدادند بطور مخفیانه بفعالیت پرداختند. از مراکز مهم تجدد شیعیان در قرن سوم هجری که تفصیل آن در ورق‌های آینده این تحقیق خواهد آمد، کوهپایه‌های خراسان، طبرستان، کومش (قومس) گیلان، ری، قم، در درجه اول اهمیت قرار دارند.

### قیام و ظهور یحیی بن عمر طالبی

کار ظلم و تعدی عمال خلافت عباسیان در دوره تعصب و انحطاط فکری آنان که با خلافت متوکل آغاز شده بود بجائی رسید که یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین (ع) در سال ۲۴۸ هجری<sup>۷۸</sup> یا در سال ۲۴۹<sup>۷۹</sup> یا ۲۵۰ هجری<sup>۸۰</sup> در زمان حکومت مستعین خلیفه عباسی برضد دولت ظلم پیشه عباسیان در کوفه قیام کرد. کنیه یحیی ابوالحسین بود، وی در زمان خلافت متوکل عباسی در اثر مبارزه و اعلام مخالفت با اعمال خلیفه دستگیر و زندانی شده بود، بعد از مدتی در اثر ضمانت خویشان خود از زندان آزاد شد و به بغداد رفت.

ظهورالدین مرعشی درباره قیام و ظهور یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین (ع) مینویسد: (چون متوکل خلیفه از دنیا رحلت کرد، تفرقه مابین فرزندان او بیفتاد و این سبب شد که سادات خروج کردند و از آن جمله سیدی بود که در کوفه نامش یحیی بن عمر بن حسین بن زید بن زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علی و علیهم السلام. سید مذکور در کوفه خروج کرد، و در مذهب زیدیه دعوی امامت نمود، و

۷۷- برای اطلاع بیشتر در این مورد به تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از زرتشت تا رازی) تألیف رفیع از انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران مراجعه شود.  
۷۸- مروج الذهب مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم صفحه ۵۵۳.  
۷۹- تاریخ یعقوبی ترجمه دکتر آیتی جلد دوم صفحه ۵۲۹.  
۸۰- کامل ابن اثیر ترجمه عباس خلیلی جلد یازدهم صفحه ۲۹۲.

در گیلان او را یحیی علیه السلام می خواندند<sup>۸۱</sup> و او مرد فاضل و شجاع و بزرگ و عالم و متورع و سخی بود<sup>۸۲</sup>

یعقوبی نوشته است که: (یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) در سامره بود و برای کاری نزد حکمران رفت و او با یحیی برخوردی کرد، وی را خوش نیامد، پس به کوفه رفت و مردم بر وی گرد آمدند و در کوفه شورش کرد و زندان را گشود و هر که را در آن بود آزاد کرد و عامل کوفه را بیرون راند و کارش نیرو گرفت و پیروانش بسیار شدند<sup>۸۳</sup> خبر این واقعه به مستعین خلیفه عباسی رسید. خلیفه عبدالله بن محمود سرخسی را با لشکر خود به مقابله یحیی بن عمر فرستاد. یحیی با عبدالله جنگ کرد و بر وی غالب شد اموال بسیار از سپاه اعزامی خلیفه بدست آورد.

بعد از این پیکار طبق نوشته ابن اثیر<sup>۸۴</sup> زیدیان یعنی پیروان زید بن علی بن حسین (ع) به متابعت او شتافتند، یحیی از کوفه بدشهر واسط رفت و در بستان اقامت کرد و گروهی از آن سامان به او گرویدند و بر پیروان او افزوده شد. در این موقع محمد بن عبدالله طاهری که از طرف خلیفه عباسی حکومت عراق را بر عهده داشت یکی از خویشان خود بنام حسین بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسین بن مصعب را به جنگ یحیی گسیل داشت.

نوشته اند در این لشکر افراد دلیر و ورزیده و نیرومند زیاد بودند و یحیی با آگاهی بر این امر از مقابله با حسین بن اسماعیل خودداری کرد و به کوفه رفت.

هنگام ورود به کوفه با لشکر عبدالرحمن بن خطاب که از طرف خلیفه به منظور مقابله با او اعزام شده بود برخورد کرد، یحیی با عبدالرحمن بن خطاب بجنگ پرداخت و بر وی غالب شد، در این میان لشکر حسین بن

۸۱- نقل این واقعه مؤید آنست که گیلانیان در ابتدا مذهب زیدی علوی داشتند.

۸۲- تاریخ طبرستان و روایان و مازندران تألیف سید ظهیرالدین مرعشی به کوشش

محمدحسین تسبیحی صفحه ۱۲۷.

۸۳- تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۵۲۹.

۸۴- کامل ابن اثیر جلد یازدهم صفحه ۲۹۳.

اسماعیل نیز که به دنبال یحیی به کوفه عزیمت کرده بود از راه رسید و در حوالی کوفه اردو زد. بطوریکه ابن اثیر نوشته است<sup>۸۵</sup> یحیی برای رضا از آل محمد دعوت کرد. به این معنی که اول قیام می کنند و بعد توافق حاصل می نمایند که يك تن از خاندان رسول را برای خلافت انتخاب کنند و به او لقب رضا می دهند، یعنی رضا بر خلافت و انتخاب او حاصل شد، چنانکه به حضرت علی بن موسی (ع) امام هشتم شیعیان دوازده امامی (رضا) لقب داده شد. و قبل و بعد از آن حضرت نیز این عنوان یعنی (رضا) مصطلح بود.

در این هنگام نیز علویان عراق گرد یحیی بن عمر جمع شدند زیرا او را دوست داشتند و بدین ترتیب گروهی زیاد بخلافت با او بیعت کردند و پیروان مذهب علوی زیدی برتری یافتند و رسمیت حکومت زیدیان اعلام گردید. پیروان یحیی که بیشتر آنان از افراد غیر سپاهی بودند یحیی را ترغیب نمودند که برای سرکوبی حسین بن اسماعیل فرمانده لشکر خلیفه بی خبر به او شییخون برد. یحیی نیز با این کار موافقت کرد و بدسپاه دشمن که در محلی بنام شاهی در حوالی کوفه سکنی گزیده بود حمله بردند، افراد سپاه یحیی بعلت عدم تسلط در امور جنگی و سپاهی گری سرانجام از لشکر دشمن شکست خوردند، از یاران یحیی عده ای زیاد کشته شدند و بقیه فرار کردند.

یحیی نیز در حین جنگ در میدان کارزار زخمی شد و از اسب به زیر افتاد و کشته شد. «رجب سال ۲۴۹ هجری»

سربازان سپاه حسین بن اسماعیل سر یحیی را از تن جدا کردند و آن را به نزد محمد بن عبدالله بن طاهر فرمانروای برگزیده عراق از طرف خلیفه مستعین بردند.

نوشته اند: محمد بن عبدالله بن طاهر سر یحیی بن عمر رهبر کشته شده علویان عراق را در ظرفی نهاده بود و مردم برای تهنیت بر این پیروزی نزد وی می رفتند.

۸۵- کامل ابن اثیر ترجمه عباس خلیلی جلد یازدهم صفحه ۲۹۳.

داود بن هیشم ابو هاشم جعفری بر او وارد شد و گفت: (ای امیر، تو برای قتل مردی جشن گرفته‌ای و تهنیت می‌شنوی که اگر پیغمبر اسلام (ص) زنده بود قتل او را بدرسول اکرم تعزیت می‌گفتند) بطوریکه مسعودی نوشته است.<sup>۸۶</sup> (یحیی مردی دیندار بود و نسبت به عوام و خواص مهربان و نکوکار بود، خاندان خویش را رعایت میکرد و آنان را بر خویشتر ترجیح میداد، تعداد زیادی زنان خاندان ابوطالب در حمایت او بودند که در راه نکوکاری و مهربانی نسبت به آنان کوشش بسیار میکرد، خطائی نکرد و ننگی مرتکب نشد، وقتی کشته شد مردم از غم او سخت بنالیدند و بیگانه و خویش رثای او گفتند و بزرگ و کوچک غم او خوردند و والا و دون فغان کردند، یکی از شاعران آن روزگار که از فقدان وی غمین بوده در این باب گوید: (اسبان در مرگ یحیی از غم بگریستند و شمشیر صیقلی نیز بر او گریه کرد. شرق و غرب عراق بر او گریست و کتاب و تنزیل بر او گریه کرد، مصلی و کعبه و رکن و حجر همگی از غم او بنالیدند روزی که گفتند ابوالحسن (ابوالحسن) کشته شد چگونه آسمان بر ما فرو نیفتاد، دختران پیغمبر از غم و درد ناله میکنند و اشکشان روان است و مصیبت ماهی را میگویند که فقدان او غم‌انگیز و بزرگ است، شمشیر دشمنان چهره او را برید، پدرم فدای چهره زیبای او باد مرا از غم یحیی جوان سوزی در دل است و تنم را فگار دارد. قتل وی قتل علی و حسین و مرگ پیغمبر را بیاد می‌آورد. تا دردمندی می‌گرید و عزاداری مینالد درود خداوند خاص ایشان باد).

از جمله کسانی که رثای وی گفتند علی بن محمد بن جعفر علوی حمائی شاعر بود وی به کوفه با مردم حمان اقامت داشت و بدانها منسوب است رثای وی بدین مضمون است: «ای باقیماندگان سلف پارسا که تجارب سودمند داشتید ما بازیچه روزگاریم که کشته یا زخم‌دار شویم، چهر زمین زشت باد که چقدر چهرگان زیبا را نهان کرده است آه از روز تو که برای دل

دردمند، چه مصیبتی بود» و هم درباره او گوید: (وقتی در قبر جا گرفت بوی مشک از آن برخاست و اگر جثه او نبود بوی مشک نمیداد. در قتلگاه جوانان بزرگوار والا یحیی نیز قتلگاهی داشت).

ابن اثیر مینویسد<sup>۸۷</sup> محمد بن عبدالله بن طاهر فرمانروای عراق سر یحیی شهید را نزد مستعین خلیفه به سامره فرستاد، خلیفه دستور داد آن را بر دروازه آن شهر آویزان کردند و بعد به بغداد فرستادند که در آنجا نصب شود تا مردم آن را مشاهده کنند.

لیکن محمد بن عبدالله طاهر نتوانست سر یحیی را در بغداد نمایان کند، زیرا مردمی که هواخواه او بودند جوع شدند و محمد بن عبدالله طاهر ترسید سر یحیی را از او بگیرند، بنابراین آن را در یک صندوق نهاد و در انبار اسلحه نهان کرد.

بدین ترتیب قیام و ظهور یکی از چهره‌های فعال علویان زیدی که هدف اصلی آنان مقابله و قیام با شمشیر در مقابل دشمنان خود یعنی عباسیان بود با خون‌ریزی و درنده‌خویی غیر انسانی سر کوبی و نابود شد.

### فرار و عزیمت پنهانی علویان به ایران

بعد از کشته شدن یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) در کوفه که به یاری و حمایت محمد بن عبدالله بن طاهر فرمانروای عراق از طرف خلیفه مستعین انجام گرفت. افرادی که از معرکه کارزار فرار کردند به دنبال یاران و هم‌کیشان خود که از زمان خلافت متوکل عباسی به ایران رهسپار شده بودند پنهانی به ایران آمدند و در مراکز مهم علویان در ایران که اسامی آنها در ورقه‌های پیش نوشته شد، پیوستند و در کار مقابله با عمال خلافت عباسیان با آنان یار و همدست شدند.

## جنبش علویان زیدی در مازندران

دورنمای اوضاع سیاسی مازندران در آغاز نیمه دوم قرن سوم هجری

همانطور که در تاریخ نهضت‌های ملی ایران به تفصیل نوشته‌ام<sup>۱</sup> بعد از کشته شدن مازیار عصیانگر بزرگ طبرستان این سرزمین جزء متصرفات دولت طاهریان درآمد. از طاهریان به استثناء طاهر ذوالیمینین مؤسس وطن پرست آن سلسله، بقیه افراد، دست‌نشانده و جیره‌خوار حکومت عباسیان بودند. بدین ترتیب طبرستان مدت ۲۶ سال یعنی از سال ۲۲۴ تا ۲۵۰ هجری در تصرف آل طاهر قرار گرفت. در این مدت شش تن از طرف طاهریان در طبرستان حکمرانی کردند. نخستین نفر حسن بن حسین بن مصعب فاتح طبرستان در موقع جنگ با مازیار بود که شهر ساری را مقر حکومت خود قرار داد حسن در روز ۲۸ ذی‌حجه سال ۲۲۸ هجری از این جهان درگذشت. پس از او طاهر بن عبدالله بن طاهر به حکمرانی طبرستان برگزیده شد، وی مدت یکسال و سه‌ماه در این سامان فرمانروائی کرد که پدرش عبدالله بن طاهر حاکم مشرق ایران وفات یافت و بجای پدر به حکمرانی کل منصوب گردید و فرمان حکومت طبرستان را به نام برادر خود محمد بن عبدالله صادر کرد. عبدالله مدت هفت سال در طبرستان به فرمانروائی پرداخت تا در سال ۲۳۷ هجری به بغداد رفت و بجای او سلیمان پسر دیگر عبدالله بن طاهر به طبرستان اعزام شد و بحکومت مشغول گردید در تمام این مدت جابر بن هارون به نمایندگی از طرف محمد بن عبدالله و سپس سلیمان بن عبدالله با مردم طبرستان به زور گوئی و بیدادگری مشغول بود تا اینکه در سال ۲۴۰ هجری یکی از دبیران مرو بنام منصور بن یحیی به عنوان نماینده طاهریان به طبرستان

۱- تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از حمله تازیان تا ظهور صفاریان) تألیف رفیع .



فرستاده شد، منصور با مردم به بدرفتاری پرداخت و مقررات جدیدی وضع کرد و مالیات‌های زیادی از مردم دریافت داشت. به همین علت مردم طبرستان از بدرفتاری او به‌ظاهر بن عبدالله شکایت بردند. در نتیجه فرمانروای کل مشرق ایران منصور بن یحیی را معزول کرد و بدجای او محمد بن عیسی بن عبدالرحمن را به فرمانروائی طبرستان منصوب ساخت.

محمد بن عیسی از مردم طبرستان رفع ظلم کرد و مردم آن سامان به حکومت او تسلیم شدند. طبق نوشته ابن اسفندیار<sup>۱</sup> بعد از محمد بن عیسی سلیمان بن عبدالله را دیگر باره به فرمانروائی طبرستان فرستادند. سلیمان شخصی بنام عبدالله قریش را به نمایندگی از طرف خود به شهر آمل فرستاد، ولی پس از چندی او را از این کار برکنار کرد و اسد بن جندان را به فرمانداری آمل منصوب کرد، مردم آمل از انتصاب او استقبال کردند، اسد بن جندان مدتی بر سر این کار بود تا اینکه سلیمان بن عبدالله شخصی بنام محمد بن اوس را برگزید و حکومت رویان و چالوس را نیز به حوزة متصرفات وی اضافه نمود، محمد بن اوس پسر خود احمد را به نمایندگی از طرف خود به چالوس فرستاد و کلار را نیز بدو سپرد. در این موقع عمال سلیمان بن عبدالله به‌ویژه محمد بن اوس و پسرش به‌اذیت و آزار مردم این سامان پرداختند. و کار این ظلم و تعدی بجائی رسید که بیشتر اهالی املاک خود را فروختند و ترك آن دیار کردند ثروتمندان نیز خانه و زندگی خود را رها کرده به ولایت دیگر نقل مکان کردند. بطوریکه مؤلف تاریخ طبرستان تصریح نموده است.<sup>۲</sup> طبق فرمان محمد بن اوس هر سال سه نوبت از مردم خراج گرفته میشد، یکبار برای محمد بن اوس، بار دوم برای پسر او احمد، و بار سوم برای مجوسی که وزیر یا پیشکار ایشان بود.

## قیام و خروج حسن بن زید علوی در ایران و تأسیس دولت علویان زیدی در مازندران

هنگامی که مردم طبرستان از بیداد جابر بن هارون خادم محمد بن عبدالله بن طاهر، و سلیمان بن عبدالله بن طاهر و پیشکار وی محمد بن اوس بلخی به‌جان آمدند دست توسل بدامن دعوات علوی دراز کردند که بر ضد دولت عباسیان و عمال بی‌انصاف آنان پنهانی به فعالیت پرداخته و آشکارا ابراز مخالفت و نفرت و دشمنی می‌کردند سران مردم طبرستان بعد از تماس و ابراز همکاری با علویان، محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) یکی از سادات مورد احترام عمومی را که در رویان مازندران در بقعه کجور ساکن بود<sup>۱</sup> بدرهبری و سرداری انتخاب کردند و از وی تقاضای قبول بیعت نمودند. محمد بن ابراهیم چون خود را برای این امر خطیر شایسته نمی‌دانست به تقاضای سران مردم طبرستان تن در نداد، ولی آنان را به نزد شوهر خواهر خود حسن بن زید علوی که در ری<sup>۲</sup> اقامت داشت و از پیروان پرشور فرقه زیدیه بود، راهنمایی کرد و گفت: کسی که از عهده این مهم بر آید حسن بن زید علوی است که مردی فعال و قدرتمند و شایسته و کاردان می‌باشد. و اگر نوشته من ترد او برید. با درخواست شما موافقت خواهد کرد. سران مردم طبرستان بریاست عبدالله بن و نداد امید با دوسپانی تقاضانامه خود را به‌عنوان حسن بن زید علوی به‌ری فرستادند و سفارشنامه برادرزن او محمد بن ابراهیم

۱- بقعه محمد بن ابراهیم در کجور مازندران مشهور به زیارتگاه سید کیا دبیر صالحات است و مردم آنجا را هزار سلطان کبندور میخوانند.  
۲- همانطور که در ورقهای پیش نوشته شد در این زمان دهکده‌های شمال غرب ری به‌ویژه ونک و اوین و فرخ‌زاد (فرزاد) و کن از کانونهای مهم فرقه زیدیه در ایران بوده‌اند.

۲- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار به تصحیح شادروان عباس اقبال آشتیانی صفحه ۲۳۳.  
۳- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۲۴.

را نیز همراه آن کردند.

حسن بن زید بن اسماعیل حالب الحجاره بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) که به پیروی از مقررات مذهب زیدیه که قیام و خروج با شمشیر بود، سری پرشور و دلی آرزومند برای مقابله و جنگ با حکومت عباسیان و عمال آنان داشت، هنگامی که نامه عبدالله بن وند امید مهتر و رئیس ناراضیان طبرستان و توصیه نامه برادر زن خود را خواند و از چگونگی اوضاع طبرستان و مردم آنجا بدرستی آگاه شد، آمادگی خود را برای پیشوائی جنبش مردم طبرستان بر ضد عباسیان و عمال آنان در ایران بطور آشکار اعلام داشت.

پس از مراجعت نمایندگان مردم طبرستان و اطمینان از پشتیبانی مردم آن سامان حسن بن زید علوی بلافاصله دعوت خود را آغاز کرد و با گروه هواداران خود از ری به سعیدآباد رفت و مردم دهکده‌های اطراف را که از ظلم عمال طاهریان که در حقیقت آنان را ناپیان حکومت عباسیان باید نامید، به ستوه آمده بودند از منظور خود آگاه ساخت. و در روز ۲۵ رمضان سال ۲۵۰ هجری به قصبه کلار از آبادیهای سرحدی بین گیلان و طبرستان و در جلگه کلاردشت حالیه رفت و مردم دست‌یاری و همکاری به او دادند و با وی به پیشوائی قیام بر ضد عباسیان و عمال بی‌انصاف آنان در ایران بیعت کردند و بدین ترتیب نهضت علویان در طبرستان آغاز گردید و حسن بن زید علوی لقب داعی الحق الی الخلق یا داعی کبیر یافت و این روز را مورخان نخستین روز فرمانروائی داعی کبیر مؤسس سلسله علویان در طبرستان ثبت کرده‌اند. پس از این واقعه حسن بن زید علوی به مردم چالوس و نیروس نامه‌ها نوشت و داعیان خود را برای تبلیغ به نواحی اطراف فرستاد و روز بعد به دینه خورشید رفت. در بین راه اهالی دیده‌ها دست‌دسته به او می‌گرویدند. در این موقع علی بن اوس که قبلاً از ماجرای رابطه مردم طبرستان با حسن بن زید کم‌ویش آگاه شده بود، از پیشروی سید در بیم شد و برای تسلیم گزارش امر به سوی محمد بن اوس شتافت، حسن بن زید روز پنجشنبه بیست و هفتم رمضان به کجور رفت و سادات آن نواحی به اتفاق

محمد بن ابراهیم علوی از حسن بن زید استقبال کردند. داعی کبیر روز عید فطر به مسجد کجور رفت و پس از ادای نماز بالای منبر رفت و پس از خواندن خطبه و جلب توجه و رضایت مردم، آنان را به قیام علیه عمال عباسیان غاصب برانگیخت و وعده پیروزی تحت لوای آل علی (ع) داد. حسن بن زید پس از فرود آمدن از منبر محمد بن عباس و علی بن نصر و عقیل ابن مسرور را به نمایندگی از طرف خود به چالوس نزد حسین بن محمد مهدی حنفی فرستاد و از او خواست تا پیرو فرمان وی شود: حسن بن محمد حنفی به مسجد جامع شهر رفت و از مردم چالوس به پیشوائی داعی کبیر بیعت گرفت. جماعتی از یاران محمد بن اوس چون وضع را بدین منوال دیدند، بی‌اسب و سلاح گریختند، برخی از آنان به جعفر بن شهریار بن قارن که بازمانده آل باوند در طبرستان بود پناه بردند.

### پیشروی و توفیق حسن بن زید علوی در تسخیر طبرستان

حسن بن زید علوی معروف به داعی کبیر از کجور به نائل فرود آمد و از مردم آن دیار بیعت گرفت و از آنجا به پای دشت که در آن زمان شهری معمور بود<sup>۳</sup> عزیمت کرد. در مقدمه لشکر داعی کبیر دو نفر نام‌آور یکی بنام محمد علوی و دیگری بنام محمد بن رستم و ندا امید شهریار که او را خیابان<sup>۴</sup> می‌گفتند قرار داشتند و در کلار با لشکر اعزامی محمد بن اوس به سپهسالاری محمد رخشید روبرو شدند، محمد علوی خود را به لشکر دشمن زد و محمد رخشید را به قتل رسانید و سر او را پیش حسن بن زید فرستاد. داعی کبیر از این پیروزی شاد و خرم گردید. محمد علوی پس از این پیروزی به سوی آمل شتافت و در محلی بنام لیکانی فرود آمد و در همین موقع لشکریان اعزامی سلیمان بن عبدالله طاهری فرمانروای طبرستان در تعقیب وی از راه رسیدند و راه را بر محمد علوی کشنده محمد رخشید بستند و جنگ بین ایشان در گرفت.

۳- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سید ظهیرالدین مرعی صفحه ۱۳۱.

۴- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۲۹.

سرانجام محمد علوی در این نبرد شکست خورد و سران سپاهش دستگیر شدند و آنان را به نزد سلیمان بن عبدالله بردند. سلیمان برای جلب رضایت ناراضیان عموم دستگیر شدگان را آزاد کرد. حسن بن زید در این زمان در پای دشت اقامت داشت که جعفر بن هارون و علی بن عبدالله به پای دشت آمدند و به او پیوستند. داعی کبیر محمد بن حمزه را بمنظور جمع آوری سپاه و جلب کمک به دیلمان که مردم آنجا سابقه دشمنی ممتد و آشتی ناپذیر با عباسیان داشتند فرستاد. اعلام آمادگی و حضور فوری چهار تن از بزرگان سرزمین تسخیر ناپذیر دیلم بنام امیدوار بن لشکرستان و ویهان بن سهل و فالیزبان و فضل رفیقی با ششصد مرد جنگ آور کار آزموده در پای دشت محل اقامت داعی کبیر و همچنین اعلام همکاری و متابعت اسپهبدان و بزرگان طبرستان چون بادوسپان پسر گرزاد اسپهبد لپور و مسغان بن و - ندا امید و یحیی پسر رستم و خورشید بن جسنف بن و نداد و خیابن رستم، از حسن بن زید علوی معروف به داعی کبیر میرساند که این نهضت تاجچه حد دامنه دار و در عین حال عمیق و ریشه دار بوده است و مؤید اینست که ایرانیان به علی بن ابیطالب (ع) و فرزندان آن حضرت و شیعه علویه که رنگ کاملاً ایرانی بخود گرفته و مورد توجه و حمایت آنان واقع شده بود با خلوص نیت تحسین آمیزی عشق میورزیده اند، بخصوص که میدانستند زید بن علی بن حسین شاگرد و اصل بن عطاء ایرانی مؤسس فرقه معتزله بوده است.

حسن بن زید علوی پس از ملاقات با سران سپاه دیلم و مطالعه نامه های بزرگان و اسپهبدان طبرستان بیش از حد تصور مسرور و دل گرم شد و با سپاه خود به سوی آمل حرکت کرد. در پیشاپیش سپاه اعزامی به سوی آمل بیست تن سواره نظام و دو بیست تن پیاده نظام از خویشان داعی کبیر و سادات که همگی با تیغ و سپر مجهز بودند به سرداری محمد بن حمزه و حسین بن احمد در حرکت بودند. وقتی خبر حرکت حسن بن زید علوی و سپاه تجهیز شده وی به سوی آمل به محمد بن اوس فرماندار آن شهر رسید به تدارک

۵- برای اطلاع بیشتر در این مورد به تاریخ نهضت های فکری ایرانیان (از زرتشت تا رازی) تألیف نگارنده رجوع شود.

جنگ پرداخت و ابراهیم خلیل را با لشکری به جنگ داعی کبیر مأمور کرد. طبق نوشته مورخان<sup>۶</sup> پایمردی و مقاومت حسن بن زید علوی و یاران پرشورش در جنگ با محمد بن اوس و طرفداران وی باعث شد که سرانجام محمد بن اوس حاکم جبار آمل شکست خورد و از معرکه گریخت و افراد لشکرش نیز با دادن کشته بسیار با عجله رو به فرار نهادند و غالب شدگان لشکر گاه دشمن را غارت کردند و غنیمت بسیار بچنگ آوردند.

داعی بزرگ در روز دوشنبه بیست و دوم شوال سال ۲۵۰ هجری با پیروزی به شهر آمل وارد شد و دستور داد چند نفر از بزرگان آن شهر را که با محمد بن اوس همکاری کرده بودند به قتل رسانیدند و بامداد روز بعد به مسجد جامع شهر رفت و مردم آمل را به پیروی از آئین خود دعوت کرد. مردم شهر آمل همگی با وی بیعت کردند. حسن بن زید هفت روز در آمل به مرتب کردن امور دولتی پرداخت و محمد بن عبدالعزیز را به فرمانروائی رویان و جعفر بن رستم را به حکومت کلار و محمد بن عباس را به فرمانداری چالوس منصوب گردانید و تعیین حاکم آمل را به عهده مردم آمل وا گذاشت آملیان برادر زن او محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن معروف به سید محمد کیا را به فرمانداری آمل برگزیدند.

### عزیمت داعی کبیر به سوی ساری

حسن بن زید علوی «داعی کبیر» پس از تنظیم امور آمل و رویان به سوی ساری مرکز حکومت سلیمان بن عبدالله رهسپار گردید، از آنجائی که بیشتر یاران و همراهان وی بومی بودند و به راههای آن نواحی آشنائی داشتند بدون مانع به پیشروی خود به سوی ساری ادامه دادند. طبق نوشته ابن اسفندیار<sup>۷</sup> در این موقع مسغان بن وندا امید که از دست ظلم و آزار محمد اوس در بیشه پنهان شده بود به مامطیر آمد و مردم را بدیعت

۶- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۳۰ و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف ظهیرالدین مرعشی صفحه ۱۳۱.  
۷- تاریخ طبرستان صفحه ۲۳۱.

حسن بن زید علوی دعوت کرد و مردم آنجا نیز با کمال میل به این کار تن در دادند و مسمغان بن و ندا امید مراتب را بداعی کبیر نوشت. داعی کبیر در برابر این خدمت او را به فرماندهی رز میخواست (بخش دهستان فعلی) بر گماشت و فرمان داد که قبل از رسیدن او به ساری بدان سو عزیمت نموده و در آنجا مستقر گردد، مسمغان طبق فرمان داعی کبیر بسوی ساری حرکت کرد و در دهکده پوطم (فوتیم) نوزاد حوالی شاهی امروز پیاده شد و لشکر گاه ساخت. نمایندگان داعی کبیر که به دماوند و فیروز کوه و بخشها و دهکده های حوالی ری جهت تبلیغ و اخذ بیعت حسن بن زید علوی رفته بودند با استقبال عمومی مردم مواجه شدند و اهالی نواحی مذکور با طیب خاطر به پیشوائی داعی کبیر موافقت نمودند و با فرستادگان او به نمایندگی از طرف داعی بیعت کردند. حسن بن زید علوی پیشوای بزرگ علویان طبرستان پس از طی طریق بدتوجی رسید و سه روز در این محل توقف کرد و سپس به چمنو که دهی از ولایت ساری است عزیمت نمود، در اینجا نامه ای از طرف ملك الجبال اسپهبد قارن بن شهریار با وندی مبنی بر اعلام متابعت و همکاری بداعی کبیر رسید ابن اسفندیار<sup>۱</sup> نوشته است که نظر اسپهبد قارن بر این بود که داعی کبیر سلیمان بن عبدالله را از بین ببرد، آنگاه اسپهبد به حسن بن زید بتازد و او را شکست داده دشت و کوه طبرستان را جهت خویش مستخلص سازد، این مطلب درست بنظر میرسد زیرا اسپهبد قارن با در نظر گرفتن حکومت موروثی خود بر طبرستان نمی توانست حکومت حسن بن زید علوی را اگر چه تحت لوای مذهب شیعه علویه که بعلل مذکور در گذشته مورد حمایت باطنی قاطبه مردم ایران بود تحمل نماید، چنانچه در آینده خواهیم دید سرانجام با او موافقت نکرد و همواره اسپهبد قارن و حسن بن زید علوی در این ولایت بدشمنی با یکدیگر پرداختند. خود داعی کبیر نیز کاملاً بر این مطلب واقف بود، چنانکه نامه محبت آمیز اسپهبد را با احتیاط مورد مطالعه قرار داد و برای رفع ابهام و کسب تکلیف آنرا به دیدمیان همراه خود نشان داد و نتیجه این شد که پس از

مطالعه و بررسی جوانب کار باتفاق نظر دادند که به اسپهبد قارن بنویسند اگر راست میگویید با سربازان خود به ما ملحق شو و اسپهبد قارن بین کار را با منظور خود موافق نمی دید در جواب حسن نوشت بهتر آنست که تو بمن پیوندی یعنی از من اطاعت کنی با توجه بدبرتری طلبی طرفین اینکار یعنی توافق آنان عملی نبود و نتیجه آن شد که حسن بن زید بر نیت اسپهبد قارن که تا اندازه ای آنرا حدس زده بود کاملاً واقف شد، و موقعیت خود را در مقابل تحریکات بعدی او محفوظ داشت.

#### هجوم شبانه حسن بن زید علوی به ساری و فرار سلیمان بن عبدالله

وقتی که سلیمان بن عبدالله طاهری فرمانروای طبرستان از حرکت حسن بن زید علوی و یارانش بسوی ساری مطلع شد سپاهی به سر کردگی اسد جندان برای مقابله با آنان برگزید، افراد این سپاه از ساری بیرون آمدند و در محلی بنام دودان در راه توجی یا ترجی توقف کردند حسن بن زید برای جنگ و مقابله با سلیمان بن عبدالله با همراهان خود مشورت کرد در آن میان پیری بنام شهریار بن اندیان از سرکردگان یاران شروین برخاست و گفت بهتر آنست که شبانه از اینجا کوچ کنیم و از راه رز میخواست نوزاد شتابان به ساری رفته ناگهان بر سلیمان بن عبدالله بتازیم زیرا وی در حال حاضر به انتظار نتیجه جنگ ما و اسد جندان بدون هیچگونه تجهیز جنگی در ساری بسر میرد اگر ما بتوانیم قبل از روبرو شدن با اسد جندان سلیمان را شکست داده فراری دهیم بی گمان بر اسد جندان نیز غالب خواهیم شد زیرا وی خواه ناخواه پس از آگاهی بر شکست سلیمان دل سرد شده و از حرارت خواهد افتاد ولی اگر ابتدا با اسد جندان بجنگیم به فرض اینکه بر او پیروز شویم باز سلیمان بجای خود استوار است، پیشنهاد جالب توجه شهریار شروینی مورد موافقت داعی کبیر و همه یاران همراه وی قرار گرفت و در نتیجه بدون درنگ همان شب از راهی که شهریار شروینی در نظر گرفته بود به ساری حمله بردند، ابن اسفندیار نوشته است و وقتی که اسد جندان از مراجعت بظاهر حسن بن زید علوی و همراهانش خبر یافت پنداشت که

آنان از ترس سپاه وی رو بفرار نهادند بهمین مناسبت بیکی تندرو بهساری نزد سلیمان بن عبدالله فرستاد و پیغام داد که: (علوی بگریخت و کارش آسانی عظیم فرا نمود)<sup>۹</sup> سلیمان بن عبدالله از این خبر خوشدل و شادکام شد و با خیالی راحت و بی‌خبر از همه جا غافل نشست تا اینکه نیمه شبی داعی کبیر و یاران پرجوش و خروشش با پرچم‌های سفید که علی‌رغم شعار سپاه عباسیان برای خود برگزیده بودند<sup>۱۰</sup> بی‌خبر بهساری وارد شدند. و به تسخیر نقاط نظامی شهر پرداختند، در این هنگام سلیمان بن عبدالله که بی‌خیال در قصر خود خفته بود از آواز تکبیر و صلوات و فریاد شادی افراد سپاه داعی کبیر و هیاهوی ساکنان شهر سراسیمه از خواب برخاست آشفته‌حال و بی‌اراده برهنه پای بر آسبی نشست و خود را از معرکه رهانید و روی به لشکرگاه اسد جندان نهاد، لشکریان داعی کبیر از یاران سلیمان بن عبدالله هر که را یافتند کشتند و عده زیادی از سرکردگان لشکر سلیمان بن عبدالله در این معرکه کشته شدند، پس آنگاه روی به سرای سلیمان نهادند و همه اموال آنجا را غارت کردند و نفایس اموالی را که روز پیش به قصبه مهروان فرستاده و در خانه پی جای داده بود آتش زدند طبق نوشته ابن اسفندیار<sup>۱۱</sup> (تا آخر رشته بسوخت).

سلیمان بن عبدالله طاهری فرمانروای فراری طبرستان پس از خروج از شهر ساری می‌خواست خود را به سپاه اسد جندان برساند ولی در بین راه با گروهی از افراد لشکر حسن بن زید علوی (داعی کبیر) برخورد کرد و در نتیجه با جنگ و گریز بسوی استرآباد (گرگان) شتافت.

### جنگ سلیمان بن عبدالله با حسن بن زید علوی در حوالی ساری

در آن روزی که حسن بن زید علوی بهساری دست یافت قاصدی از

۹- تاریخ طبرستان صفحه ۲۳۲.

۱۰- با در نظر گرفتن اینکه رنگ برگزیده و شعار علویان بطور کلی سبز بوده و میباشد انتخاب نام‌های سفید در نهضت علویان طبرستان مؤید این نظر است که این جنبش جنبه ملی داشته منتهی بدلیل مرقوم در گذشته تحت لوای دین و آل‌عالی که مورد محبت و علاقه باطنی ایرانیان بوده برپا شده بود.

۱۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار صفحه ۲۳۲.

راه رسید و خبر داد که برادر او حسین بن زید علوی به شلمبه دماوند رسیده است داعی کبیر بنا بدرخواست پادوسپان بن گردزادلیپور چهل روز در ساری توقف کرد، برادر او حسین بن زید نیز بیست و سه روز در دماوند توقف نمود، روسای لارجان و قصران پیش او آمدند و محمد بن میکال با او متحد گردید در خلال این ایام سلیمان بن عبدالله فرمانروای شکست خورده و فراری طبرستان در استرآباد (گرگان) بسر میبرد سلیمان برای سرکوبی حسن بن زید که تحت عنوان نهضت علوی در طبرستان قیام نموده و او را از مرکز حکومتش (ساری) بدور ساخته بود از خراسان مدد خواست و سربازان پراکنده شده خود را نیز گرد آورد تا اینکه لشکر کمکی از خراسان رسید، سلیمان برای مقابله و جنگ با داعی کبیر و یارانش بسوی ساری حرکت کرد حسن بن زید علوی بعد از چهل روز اقامت در ساری تصمیم گرفت به آمل عزیمت نماید در این هنگام دیلمانی که همراه حسن بودند پس از دست یافتن به غنائم زیاد متفرق گشته و بخانه‌های خود رفته بودند اسپهبد با دوسپان با حسن بن زید در مورد عاقبت کار سلیمان بن عبدالله صحبت کرد و افزود که سلیمان آرام نخواهد نشست و بنظر می‌رسد که در گرگان به تدارک جنگ می‌پردازد بهتر آنست که در چمنو که یکی از دهکده‌های اطراف ساری است توقف نمائیم تا از سلیمان خبری دریافت داریم داعی کبیر پیشنهاد او را پسندید و با افراد خود در چمنو مستقر شد در همین موقع خبر رسید که سلیمان بن عبدالله با لشکری مجهز از گرگان به حوالی ساری رسیده و در محلی بنام لیچم فرود آمده است حسن بن زید به محمد بن ابراهیم و محمد حمزه پیغام داده بود که لشکر آمل و مامطیر را به آنجا گسیل دارند و افراد مذکور نیز در همین هنگام به چمنو رسیدند بطوریکه بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار مؤلف تاریخ طبرستان مینویسد (۱۲) هر دو لشکر در محلی بنام (تمشکی دشت) بهم افتادند، سرانجام حسن بن زید علوی که عده زیادی از افراد او از جمله دیلمان که قبلاً در کنار او بودند از گرد وی پراکنده

۱۲- تاریخ طبرستان صفحه ۲۳۴.

شده بودند، در مقابل سپاه سلیمان بن عبدالله نتوانست مقاومت کند و مجبور به عقب نشینی شد و به سرپل سیاهرود (حوزه شاهی حالیه) ایستاد و باشجاعت کم نظیری سربازان خود را از پل گذرانید و در پیشه‌ها بسوی آمل تاخت، محمد اوس و سرداران سپاه سلیمان بن عبدالله به تعقیب آنان پرداختند در همین هنگام بود که احمد فرزند اوس متعاقب حسن بن زید علوی و یارانش اسب میراند در اثر زوبین یاران داعی کبیر کشته شد و محمد بن اوس نیز در حین تعقیب یاران حسن بن زید مورد هجوم اسپهبد پادوسپان و مسمغان که بر سر راه او کمین کرده بودند قرار گرفت و عده‌ای از همراهان وی کشته شدند و سر محمد اوس نیز در اثر پرتاب سنگی شکست، حسن بن زید علوی علمدار قیام طبرستان با جنگ و گریز از راه بالامین و طی طریق در شب هنگام به آمل رسید و با امداد همان روز با شتاب رهسپار چالوس گردید، از همراهان معروف وی در این مسافرت خطرناک با فنده بن و ندا اومید و خورشید بن جسنف و پسر لشکرستان بودند که در حین سفر لباسهای آنان در اثر برخورد با خارهای جنگل دریده شده بود، حسن بن زید پس از ورود به چالوس مبلغ ده هزار درهم از مردم چالوس بعنوان وام دریافت داشت و پوشاک یاران خود را تأمین کرد و سپس بد جمع آوری سپاه و تجهیز آن پرداخت.

### جنگ لایچ رود

سلیمان بن عبدالله با سپاه اعزامی از خراسان و سربازان خود برای یکسره کردن کار حسن بن زید علوی که در این زمان زیر عنوان داعی کبیر در طبرستان مشغول فعالیت بود بد تعقیب او پرداخت در این موقع اسپهبد قارن بن شهریار که قبلاً در نظر داشت با داعی کبیر بظاهر همکاری نماید و داعی از عقیده باطنی وی خبر یافته و روی خوش به او نشان نداده بود برای سرکوبی حسن بن زید علوی به سلیمان بن عبدالله پیوست و همراه او به تعقیب داعی کبیر کوشید، حسن بن زید علوی رهبر بزرگ ناراضیان طبرستان با توجه به متشکل شدن دشمنان و همکاری و همبستگی جبهه‌های

مخالف موقع خود را بسیار حساس و خطرناک دید بهمین جهت دست به تلاش و کوشش پی گیر و همه جانبه‌ای زد طبق نوشته ابن اسفندیار<sup>۱۳</sup> داعی کبیر نمایندگان خود را به گیلان و دیلمان فرستاد و درخواست کمک کرد و با تعهد دستمزد افراد داوطلب سپاهی مجهز از دیلمان تشکیل داد، هنگامیکه این افراد به چالوس رسیدند داعی کبیر خود نیز گروهی از طبرستانیان را گرد آورده بود.

سپاه متشکل و مجهز داعی کبیر از چالوس به خواجک نقل مکان کرد در همین هنگام سلیمان بن عبدالله و اسپهبد قارن بن شهریار که از تجهیز سپاه داعی کبیر و اعزام افراد کمکی از دیلمان برای او خبر یافته بودند. بد منظور مقابله با وی به پای دشت آمدند، حسن بن زید برای انتخاب محل مناسب و سنگر بندی در مقابل سپاه دشمن به محلی بنام لایچ رود عزیمت نمود و در آنجا اردو زد، پس از آنکه با سران سپاه خود در مورد اتخاذ ترتیب جنگ و انتخاب محل مشورت کرد. یاران وی همگی محل انتخاب شده (لایچ رود) را با در نظر گرفتن موقعیت آنجا برای محند کارزار پسندیدند، ابن اسفندیار مینویسد<sup>۱۴</sup> (دیالم گفتند این جایگاه نیکوست ما را دستوری ده تا اول بر پیادگان اسپهبد قارن زنیم و ایشان را برداریم که در این موضع چون پیاده شکسته شود سوار هیچ بدست ندارد) حسن بن زید پس از بررسی جوانب مختلف پیشنهاد آنان را مورد موافقت و تصویب قرار داد و فرمان حمله به افراد پیاده نظام دشمن را صادر کرد و در نتیجه، یورش ناگهانی دیلمان منجر به شکست افراد سپاه اسپهبد قارن بن شهریار و سلیمان بن عبدالله گردید و با هزیمت یافتن افراد پیاده نظام نیز همانطور که پیش بینی شده بود با توجه به ناهموار بودن صحنه کارزار موفق به هیچگونه جنگ و دفاع نگردیدند و راه گریز در پیش گرفتند در این جنگ چند تن از بزرگان و جنگ آوران سپاه سلیمان بن عبدالله و اسپهبد قارن از جمله اسد بن جندان سر لشکر سلیمان و انوشیروان هزار مردی و علی بن المفرج و عطف بن

۱۳- تاریخ طبرستان صفحه ۲۳۴.

۱۴- تاریخ طبرستان صفحه ۲۳۴.

ابی العطف شامی و اسپهبد جعفر بن شهریار و دادمیر صاحب جیش قارن و عزیز بن عبدالله و عید بن برید الخازن کشته شدند، داعی کبیر پس از فتح نمایان و چشم گیر به آمل رفت و ۱۵ روز در آنجا بسر برد، سپس به چمنو عزیمت کرد و اسپهبد پادوسبان لپوری را بفرماندهی لشکر برگزید و او را بدجنگ اسپهبد قارن بن شهریار بدکوهستان فرستاد و گوکیان نجمی را از کیسمانان با او همراه و یار گردانید، این گروه بدتمام نقاط کوهستان که در تصرف اسپهبد قارن بود دست یافتند و از مردم آنجا خراج گرفتند، اسپهبد قارن نیز که از مقابله با آنان عاجز بود ناگزیر سرزمین خود را رها کرده رو بفرار نهاد، سلیمان بن عبدالله نیز پس از شکست در جنگ لایبج رود بداسترآباد (گرگان) رفت و دوباره از محمد بن عبدالله طاهر فرمانروای کل مشرق ایران مدد خواست و بدانتظار رسیدن کمک از خراسان در گرگان نشست.

#### بیش آمدهائی که به موفقیت داعی کبیر کمک کرد

محمد بن عبدالله طاهر فرمانروای مشرق ایران لشکر پر قدرت و مجهزی به سرداری عناتور بن بختان شاه و جسف بن ماس به یاری سلیمان بن عبدالله به گرگان فرستاد، سلیمان که با رسیدن این کمک قابل توجه خود را موفق می دید فوری بسوی طبرستان حرکت کرد، داعی کبیر در این موقع در ساری بود و هیچگونه سپاهی همراه نداشت زیرا گروهی از افراد سپاه او که دیلمان بودند پس از جنگ لایبج رود به سرزمین خود رفته بودند و سپاهیان بومی او نیز همراه اسپهبد پادوسبان در کوهستان های اسپهبد قارن بسر میبردند، پس ناچار به چالوس برگشت اما بخت با او یار بود زیرا وهسودان پادشاه دیلم که با داعی کبیر میانه خوبی نداشت در آن روزها وفات یافت و چهار هزار تن از سپاهیان و هسودان به حسن بن زید علوی پیوستند، در همین موقع یکی از سرکردگان داعی کبیر به نام فنه از پریم و کوهستانهای اسپهبد قارن لشکر جمع کرده و به آمل رسید و نامه ای بداعی کبیر نوشته و برای تعیین محل عزیمت خود کسب تکلیف کرد، حسن بن زید احمد بن -

الحسن الاشر را نزد فنه فرستاد و او را مأمور سرکوبی یکی از یاران سلیمان بن عبدالله بنام ابراهیم خلیل کرد، فنه بفرمان حسن بن زید بسوی جایگاه ابراهیم رفت و او را شکست داد و از پیروزی خود داعی کبیر را مطلع کرد.

#### واقعه مرگ فنه سردار لایق داعی کبیر

فنه سردار لایق داعی کبیر پس از پیروزی بر ابراهیم خلیل در آمل مستقر شد، حسن بن زید نیز پس از چندی از چالوس به خواجک و از آنجا بدآمل رفت، در این موقع مردم آمل از رفتار فنه در نزد داعی کبیر شکایت کردند و بموجب نوشته مؤلف تاریخ طبرستان<sup>۱۵</sup> (و نیز نمودند که او به سلیمان (بن عبدالله طاهر) نبشته ها مینویسد و با (او میسازد) داعی کبیر را بوسیله محمد بن ابی منصور و عیسی بن جمشید نزد خود خواند تا موضوع را مورد رسیدگی قرار دهد، فنه از حضور در نزد حسن بن زید علوی خودداری کرد داعی کبیر برای بار دوم بدفنه پیغام فرستاد که در حضورش حاضر شود و در مورد اتهام منتسبه توضیح دهد، چنانچه نافرمانی کند به زیان وی تمام خواهد شد ولی فنه این بار نیز فرمان نبرد و به داعی کبیر پاسخی درشت داد در این موقع دشمنان فنه از فرصت استفاده نموده و در اثر بروز این اختلاف مردم شهر را برانگیختند و به اقامتگاه او که در دهکده ای بود هجوم بردند. اما فنه پیش از آنکه بر او دست یابد فرار کرد و بخانه برادرزاده خود خورشید پسر جسف رفت و در آنجا پنهان شد آشوبگران پس از غارت کردن خانه فنه به تعقیب او پرداختند و جماعتی از آنان به سرداری خیاب پسر رستم به مخفی گاهش راه یافتند و فنه و برادرزاده اش خورشید را سر بریدند و سر آنها را نزد حسن بن زید بردند.

بعد از این واقعه لیث پسر فنه با سازو برگ و حشم پدر خود بعنوان پیش کش بدنزد داعی کبیر آمد و اسپهبد پادوسبان را شفیع قرار داد، حسن بن زید، لیث فرزند فنه را مورد محبت قرار داد و املاک موروثی پدرش را به

او ارزانی داشت.

داعی کبیر بعد از این واقعه مدتی در آمل توقف نمود، سپس به چمنو عزیمت کرد.

### جنگ دیگر سلیمان بن عبدالله با داعی کبیر در ساری

سلیمان بن عبدالله که از اقامت حسن بن زید علوی در چمنو آگاه شده بود با سپاه مجهز خود بجنگ وی شتافت و جنگ سختی در بین آنان در گرفت در این جنگ داعی کبیر بسختی شکست خورد و عده زیادی از افراد سپاه و سرداران وی از جمله محمد بن عیسی بن عبد الحمید کشته شدند و حسن بن زید نیز هزیمت یافت و به محلی بنام هستکی رفت، محمد بن رستم و مسمغان و گورنگیج بن روزبهان همراه او بودند، داعی کبیر به اسپهبد پادوسپان و و بجن رستم مأموریت داد که بکوhestان رفته اسپهبد قارن باوندی و افراد او را که به سلیمان بن عبدالله کمک کرده بودند سرکوبی نمایند، و مسمغان را به نودیبه معلمان منصوب داشت که اخبار دریافتی از فعالیت‌های دشمنان و خطمشی آنان را به او برساند و خود به شهر آمل عزیمت کرد، سلیمان بن عبدالله پس از هزیمت حسن بن زید و یارانش به ساری آمد و کلیه افراد خانواده و نزدیکان خود را از استرآباد (گرگان) به ساری منتقل کرد و در جایگاه خود نشست، ابن اسفندیار مینویسد<sup>۱۷</sup> در این هنگام ابراهیم بن خلیل، سلیمان بن عبدالله را به یاری مردم آمل امید می‌داد و سلیمان به اطمینان نویدهای مذکور محمد بن اسماعیل را به آمل فرستاد داعی کبیر که از این مطلب خبر یافته بود دستور داد محمد بن اسماعیل را دستگیر نموده زندانی کردند، البته بعد او را رها کرد تا به نزد سلیمان بن عبدالله رود و گزارش عدم موفقیت خود را تسلیم نماید.

جنگ مسمغان یکی از یاران ناهمی و لایق داعی کبیر با سلیمان بن عبدالله حسن بن زید علوی دوباره در آمل به جمع‌آوری سپاه پرداخت و پس از توفیق در این راه به سوی ساری حرکت کرد تا به چمنو رسید وی پیش

از این به مسمغان سفارش کرده بود که در کسب اخبار مورد نیاز جنگی بی‌اندازه هوشیار باشد.

وقتی که به چمنو رسید جعفر بن رستم ولیث بن فنه را با هفتصد مرد جنگی به مدد مسمغان گسیل داشت و و بجن بن رستم را نیز همراه ایشان فرستاد، در این موقع سلیمان بن عبدالله که از تجهیزات جنگی داعی کبیر مطلع شده بود به منظور جنگ با وی از ساری بیرون آمد و با مسمغان و سربازان وی که بر سر راه کمین کرده بودند برخورد کرد، مسمغان در روز نبرد نیرنگ جنگی بکار بست و تردیدگ بیشه‌ای اردو زد و در داخل بیشه کمینگاه‌های مخفی ساخت و در هریک از آنها عده‌ای از یاران خود را در کمین نشانده آنگاه با سلیمان در نبرد شد و در آن گیرودار پای بگریز نهاد و براه بیشه شتافت سپاه سلیمان بدنبال او تاختند و بقول مؤلف تاریخ طبرستان<sup>۱۷</sup> در اثر صاعقه و باران: (تیر در کمان نتوانستند پیوست) و مسمغان در جنگل ناپدید شد، اما سپاه کمین کرده و تازه نفس او از نهانگاه بیرون آمده به سپاه آشفته سلیمان تاختند و به کشتار آنان پرداختند، در این جنگ گروه بیشمار، از افراد سپاه سلیمان بن عبدالله کشته شدند، مسمغان در پایان این جنگ نمایان سرهای بزرگان کشته شده آن سپاه را بدزد داعی کبیر فرستاد.

### دشمنی اسپهبد قارن باوندی با اسپهبد پادوسپان

همانطور که در گذشته بیان شد از ابتدای قیام حسن بن زید علوی (داعی کبیر) در طبرستان، اسپهبد قارن باوندی که او را سد راه حکومت و ترقی خود میدید در باطن با او مخالف بود تا اینکه در اثر ارسال نامه‌ای که منجر به پیغام‌های دو جانبه شد معلوم گردید اسپهبد قارن نظری جز فریب دادن داعی کبیر نداشته است و این خصومت آشکار گردید، به همین جهت اسپهبد قارن به سلیمان بن عبدالله حاکم طاهری طبرستان پیوست و با حسن بن زید علوی و کسانی که به او یاری میکردند دشمنی ورزیده، در این میان خصومت اسپهبد قارن نسبت به اسپهبد پادوسپان که با داعی کبیر متحد



و متفق شده بود بیش از دیگران بود به خصوص که اسپهبد با دوسپان بارها او را بهمین مناسبت تعقیب کرده و آزار داده بود در این موقع که داعی کبیر سرگرم جنگ با سلیمان بن عبدالله بود وی موقع را مناسب تشخیص داد و با سپاه خود به جنگ اسپهبد بادوسپان رفت اسپهبد قارن پیش‌بینی کرده بود که داعی کبیر در اثر اشتغال جنگ با سلیمان نخواهد توانست به اسپهبد پادوسپان کمک کند و در نتیجه او به راحتی اسپهبد پادوسپان را شکست خواهد داد، ولی اسپهبد بادوسپان وقتیکه از قصد و حرکت اسپهبد قارن آگاه شد برادر خود گردی زادر را به تزد داعی کبیر فرستاد و ضمن ارسال گزارش امر از او برای مقابله با اسپهبد قارن مدد خواست، حسن بن زید سه لشکر از یاران خود را باین شرح: محمد بن رستم را با گروه کلاریان و ویهان بن سهل را با گروه دیلمیان و خیابان بن رستم را با گروه آملیان بمدد اسپهبد پادوسپان فرستاد اسپهبد قارن چون وضع را بدین منوال دید مطمئن شد که از عهده اینهمه سپاه بر نخواهد آمد، بهمین جهت از جنگ منصرف گردید و باسرعنی هرچه تمامتر پابفرار نهاد و بکوهستان پناه برد، در همین هنگام نیز داعی کبیر به آمل رسید، بطوریکه ابن اسفندیار نوشته است<sup>۱۸</sup> و رود داعی کبیر به آمل مصادف با روز عید قربان بوده است، داعی کبیر از آمل به سوی ما مطیر (مامپترا) رفت و سیزده روز در آنجا بسر برد.

#### سلیمان بن عبدالله برای شکست دادن داعی کبیر از دیلمان یاری خواست

سلیمان بن عبدالله طاهری حاکم طبرستان که در جنگها نقشه صحیحی نداشت و بیشتر لشکریان خود را در اثر جنگهای پی‌درپی که شرح آن در ورقهای گذشته این تألیف بیان شد از دست داده بود، تالاشهای بی‌ثمر خود را برای اعاده قدرت حکومت آل طاهر در طبرستان تعقیب میکرد آخرین فکری که بخاطرش رسید جلب رضایت و کمک از جانب دیلمیان بود، بهمین جهت نامه‌ای همراه با هفت هزار دینار زرو جامه‌های بسیار بوسیله دو نفر از یاران نزدیک خود بنام ازهر بن جناح و سعید بن جبرئیل از راه دریا به تزد

خورشید فرمانروای دیلم فرستاد، سلیمان بن عبدالله در نامه خود بعنوان خورشید فرمانروای دیلم نوشته بود که: هدایای ارسالی را بین دیلمیان تقسیم نموده و آنان را از یاری به حسن بن زید علوی (داعی کبیر) باز دارد، نمایندگان سلیمان در کنار رود (مهربان جوی) بر کشتی نشستند و از راه دریا عازم محل مأموریت خود شدند، ولی هنگامی که کشتی مذکور به نزدیکی سپیدرود رسید باد تندی وزیدن گرفت و کشتی حامل نمایندگان سلیمان بن عبدالله را از راه مقصود منحرف کرده به رود چالوس آورد، عامل حسن بن زید در چالوس از این واقعه مطلع شد و فرستادگان سلیمان بن عبدالله را دستگیر ساخته و آنان را با نامه و هدایای ارسالی سلیمان به تزد داعی کبیر فرستاد، داعی کبیر پول و جامه‌های مذکور را بین دیلمیان لشکر خود تقسیم کرد و خورشید فرمانروای دیلم را سرزنش نمود و کار را براو سخت گرفت، ابن اسفندیار تصریح نموده است که با آشکار شدن این دسیسه و شکست نقشه طرح شده از طرف سلیمان بن عبدالله مردم طبرستان اطمینان یافتند که کار سلیمان بن عبدالله امیر طاهری در طبرستان خاتمه یافته است. داعی کبیر بعد از این واقعه از ما مطیر به چمنور رفت و در آنجا بدمنظور اطمینان یافتن از یاری دیلمیان آنان را وادار کرد که برای اثبات مراتب همکاری و وفاداری خود با او سوگند یاد کنند.

#### آخرین نبرد داعی کبیر با سلیمان بن عبدالله طاهری

داعی کبیر برای یکسره کردن کار سلیمان بن عبدالله در طبرستان از چمنوبه دو آب که سلیمان در آنجا بسر میبرد لشکر کشید، در بین راه مسمغان به داعی کبیر گفت با در نظر گرفتن تعداد لشکریان ما را با سلیمان یاری جنگ رویرو نیست بهتر آنست که او را فریب دهیم تا موفق گردیم. پس آنگاه نقشه‌ای طرح کردند و افراد لشکر داعی کبیر در مقابل لشکر سلیمان بن عبدالله فرود آمدند و پرچمهای سفید را که نشانه مشخص آنان در این نهضت بود بر درختهای لشکرگاه خود بستند و گروهی از یاران خود را در آنجا واداشتند تا لشکریان دشمن بدانند که ایشان در آن مکان آماده کارزارند